

گردنبند گرانها

در تخریج احادیث وصیت پیامبر ﷺ
برای امیر المؤمنین

تخریج:

خلیفه بن ارحمة بن جهام آل جهام الكواری

مترجم:

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

عنوان کتاب: گردنبند گرانها در تخریج احادیث وصیت پیامبر ﷺ برای امیرالمؤمنین

عنوان اصلی: العقد الثمین فی تخریج أحادیث الوصایة لأمریر المؤمنین

تخریج: خلیفه بن أرحمة بن جهام آل جهام الكواری

مترجم: گروه علمی فرهنگي مجموعه موحدین

موضوع: حدیث و سنت - بررسی متون حدیث

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: خرداد (جوزا) ۱۳۹۶ شمسی، رمضان ۱۴۳۸ هجری

منبع: کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
مقدمه	۱
اول: مسند أنس بن مالك <small>رضی اللہ عنہ</small>	۵
حدیث اول	۵
حدیث دوم:.....	۷
دوم: مسند بریده بن حُصیب أسلمی <small>رضی اللہ عنہ</small>	۱۳
سوم: مسند سلمان فارسی <small>رضی اللہ عنہ</small>	۱۹
طریقه اول: ابو سعید خدری از سلمان فارسی <small>رضی اللہ عنہ</small> :	۱۹
طریق دوم: اُستادهایی از قوم جریر بن عبدالحمید، از سلمان <small>رضی اللہ عنہ</small>	۲۰
طریق سوم: ابو هريره از سلمان <small>رضی اللہ عنہما</small>	۲۲
طریق چهارم: انس بن مالك از سلمان <small>رضی اللہ عنہما</small>	۲۴
طریق پنجم: قیس بن میناء، از سلمان <small>رضی اللہ عنہ</small>	۲۷
چهارم: مسند عباس <small>رضی اللہ عنہ</small>	۲۹
پنجم: مسند عبدالله بن عباس <small>رضی اللہ عنہما</small>	۳۳
حدیث اول	۳۳

- طریق اول: سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما ۳۳
- طریق دوم: ابو صالح از ابن عباس رضی الله عنهما است ۳۵
- حدیث دوم ۴۱
- طریق اول: عکرمه از ابن عباس رضی الله عنهما ۴۱
- طریق دوم: سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما ۴۵
- ششم: مسند عبدالله بن مسعود رضی الله عنه ۴۹**
- هفتم: مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه ۵۵**
- طریق اول: عبدالله بن عباس از علی رضی الله عنهما ۵۵
- طریق دوم: عباد بن عبدالله از علی رضی الله عنه ۵۸
- هشتم: مسند ابوذر غفاری رضی الله عنه ۶۳**
- نهم: مسند ابی رافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله ۶۷**
- دهم: مسند أم سلمه رضی الله عنها ۷۱**
- یازدهم: مرسل عطیة العوفی ۷۵**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه ومن والاه،

وبعد:

این نوشته‌ای است که در آن احادیث وصی بودن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه گردآوری شده است.

در این کتاب به گردآوری احادیثی پرداخته‌ام که در آن‌ها وصیت برای خلیفه راشد امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه ذکر شده است، و هم چنین به تخریج و حکم آن‌ها طبق مقتضای قواعد حدیثی پرداخته‌ام. و این احادیث را به شیوه زیر و بر اساس و طریق مسانید مرتب کردم.

نخست: مسند انس بن مالک رضی الله عنه.

دوم: مسند بریده بن حُصیب أسلمی رضی الله عنه.

سوم: مسند سلمان فارسی رضی الله عنه.

چهارم: مسند عباس رضی الله عنه.

پنجم: مسند عبدالله بن عباس رضی الله عنه.

ششم: مسند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه.

هفتم: مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

هشتم: مسند ابوذر غفاری رضی الله عنه.

نهم: مسند ابو رافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله.

دهم: مسند^(۱) ام سلمه رضی الله عنها.

یازدهم: مُرسَل^(۲) عطیة عوفی.

و برای تخریح این احادیث سببی وجود داشت، و آن این که وقتی از کتاب «العقد الثمین فی إثبات وصایة أمير المؤمنین» منسوب به محمد بن علی شوکانی اطلاع یافتیم، دیدم وی در آن برای وصی بودن امیر المومنین به احادیث جعلی و دروغین به نبی صلی الله علیه و آله استدلال نموده بود، این سبب شد که به جمع آوری این احادیث و تخریح آن بپردازم^(۳).

۱- مسند: «مُسْنَد» اسم مفعول از «أَسْنَدَ الشَّيْءَ إِلَيْهِ» است، یعنی: نسبت داده شدن چیزی به او. (ب) تعریف اصطلاحی: در تعریف اصطلاحی «مُسْنَد»، سه معنی وجود دارد:

۱- هر کتابی که در آن مجموعه‌ی مرویات هر صحابه به طور جداگانه و مستقل، تدوین و گردآوری گردد. [مانند مسند امام احمد]. و اینجا همین معنی مراد است.
 ۲- حدیثی که به وسیله‌ی يك زنجیره‌ی منظم و متصلِ راویان به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسد.
 ۳- این که مراد از «مُسْنَد» همان «سَنَد» باشد؛ در این صورت، واژه‌ی مُسْنَد، مصدر میمی است. (مُصْحَح)

۲- حدیث مرسل عبارت است از: «ما سقط من آخر إسناده من بعد التابعي»؛ حدیثی است که سقوط راوی در بین تابعی و پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گیرد. صورت حدیث مرسل اینگونه است که تابعی بگوید: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله كذا»، «پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت» یا «فعل بحضرة صلی الله علیه و آله كذا...» «در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله فلان کار اتفاق افتاد...». (مُصْحَح)

۳- تعجب آور این است که امام شوکانی خود، بعضی از این احادیث را در کتابش «الفوائد المجموعة في الأحادیث الموضوعة» آورده است. و شاید این کتاب جزء تألیفات اولیه او باشد، و الله اعلم.

هنگامی که کتاب «الفتح الرباني من فتاوی الشوکانی» به چاپ رسید؛ برای بدست آوردن آن بسیار جستجو کردم و آن را با نام «الدراية في مسألة الوصاية» تحقیق شیخ محمد صبحی بن حسن حلاق یافتیم، وی درباره‌ی این رساله سخن گفته و بیان داشته:

لازم می‌دانم در اینجا یادآوری کنم که بعضی از طُرُق این احادیث را به خاطر نداشتن لفظ «وصیة»، و برای اختصار ترک نمودم. و نام این جزء را از آن کتاب اقتباس نموده و «العقد الثمین بتخریج أحادیث الوصایة لأمر المؤمنین» نامیدم.

اکنون این احادیث و سخن در بارهٔ آن‌ها را تقدیم تان می‌کنم:

«خلاصه: برادر خواننده! ظاهراً شوکانی این رساله را در سال ۱۲۰۵ هجری زمانی که هنوز در علوم حدیث به مهارت نرسیده بوده تالیف کرده است، و بعدها چون در علوم حدیث مهارت و خبرگی یافت، و دانش درایت به طرق حدیث و اسانید و تمییز میان آن‌ها، و نقاط ضعف و قوت در آن‌ها رسید، کتابش «الفوائد المجموعه» را در پایان عمرش سال ۱۲۴۸ هـ یعنی ۴۳ سال بعد از تالیف این رساله، تألیف کرد. در آن بسیاری از احادیث ضعیف و موضوع را ذکر کرده و مورد نقد قرار داده است که امر بیانگر توان علمی وی در حدیث است، و در ضمن آن احادیثی در فضایل علیه السلام در این رساله ذکر کرده و در «الفوائد المجموعه» صفحه ۴۲۴ می‌گوید: و از جمله [احادیث ضعیف و ساختگی]: احادیث وصایای علیه السلام به جز حدیث اول بقیه کلاً موضوعی است، و حدیث اول این است: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»... از سخنان شوکانی در این رساله آشکار می‌شود که وی وصیت به خلافت و جانشینی حکومت را ثابت نکرده است، بلکه وصیت‌های عمومی پیامبر % به علیه السلام را اثبات کرده است». (الفتح الربانی من فتاوی الشوکانی: ۹۷۸/۲).

اول: مسند أنس بن مالك رضي الله عنه

در این مسند دو حدیث وجود دارد:

حدیث اول

این حدیث را ابو نعیم در (حلیة الأولیاء)^(۱)، و از طریق او خوارزمی در (المناقب)^(۲)، و ابن عساکر در (تاریخش)^(۳)، و ابن جوزی در (الموضوعات)^(۴) آورده است.

از ابراهیم بن محمد بن میمون روایت شده که گفته: علی بن عابس، از حارث بن حصیره، از قاسم بن جندب، از انس روایت کرد که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا أنس، اسكب لي وضوءاً» ثم قام فصلى ركعتين، ثم قال: «يا أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين، وسيد المسلمين، وقائد الغر المحجلين، وخاتم الوصيين»، قال أنس: قلت: اللهم اجعله رجلاً من الأنصار، وكنتمه إذ جاء علي، فقال: «من هذا يا أنس؟»، فقلت: علي، فقام مستبشراً، فاعتنقه، ثم جعل يمسح عرق وجهه بوجهه، ويمسح عرق علي بوجهه، قال علي: يا رسول الله! لقد رأيتك صنعت شيئاً ما صنعت بي من قبل؟ قال: «وما يمنعني وأنت تؤدى عني، وتسمعهم صوتي، وتبين لهم ما اختلفوا فيه بعدي».

۱- (۶۳/۱).

۲- (شماره: ۷۵).

۳- (۳۸۶/۴۲).

۴- (۱۵۱/۲).

«ای انس، آب وضو برایم بریز» پس از آن از جای بلند شد و دو رکعت نماز خواند، سپس گفت: «ای انس! اولین کسی که از این در وارد شود و با تو دیدار کند، امیر المومنین، سرور مسلمانان، پیشرو سپید چهرگان و خاتم وصیین است». انس می‌گوید، پیش خود دعا کردم و گفتم: خداوندا، او را یکی از مردان انصار قرار بده، در این هنگام علی آمد. آن حضرت پرسید: «یا انس! این چه کسی است؟» گفتم: علی است. پس آن حضرت مژده دهنده و شادمان برخاست و با وی معانقه کرد، سپس عرق صورت خود را با صورت او پاک کرد، و عرق صورت علی را به صورت خود پاک نمود. علی گفت: ای رسول خدا! چیزی را دیدم انجام دادی که قبلاً با من انجام نداده بودی! رسول الله گفت: «چرا چنین نکنم و حال آن که تو از سوی من پیام می‌گزاری، و صدای مرا به گوش مردم می‌رسانی، و پس از من در اختلافات آنان حق را روشن می‌سازی». ابو نعیم گفته است: جابر از ابی طفیل، از انس مانند این را روایت کرده است.

می‌گویم: این اسناد به سه سبب بسیار ضعیف است:

سبب اول: به نام قاسم بن جندب که یکی از راویان این حدیث است تا کنون دست نیافته‌ام.

سبب دوم: علی بن عابس می‌باشد که از قبیله اُسد و کوفی است؛ حافظ ابن حجر می‌گوید: او ضعیف^(۱) است.

سبب سوم: ابراهیم بن محمد بن میمون؛ ابن ابی حاتم^(۲) در مورد او

۱- التقریب (۴۷۹۱).

۲- ابن ابی حاتم چون از ابراهیم بن محمد بن میمون شناختی نداشته، در مورد وی سکوت کرده و عبارت «بیض له ابن ابی حاتم» به این معنی است که در مورد او ورق را سفید گذاشته و چیزی ننوشته است. (مصحح).

چیزی نگفته است^(۱)، و حافظ ذهبی گفته است: «ابراهیم بن محمد بن میمون شیعه سرسختی است، و از علی بن عابس خبرهای عجیبی را روایت کرده است، و ابو شیبہ بن ابوبکر و دیگران از او روایت کرده‌اند»^(۲).

و حافظ ابن حجر این حدیث را که از انس رضی الله عنه است ذکر کرده و سپس گفته: «از دست نوشته أستاذمان (ابوالفضل الحافظ) مطلبی را نقل کرده‌ام که در آن نوشته شده این مرد ثقه و مورد اعتماد نیست»^(۳).

و این قول ابو نعیم: «جابر از ابی طفیل، از انس رضی الله عنه مانند این را روایت کرده است»، این روایت را ندیده‌ام، و در اسناد آن جابر جعفی است، و سخن [جرح] درباره او مشهور است، حافظ ابن حجر گفته: «وی ضعیف و رافضی است»^(۴).

حدیث دوم:

این حدیث را ابن مغازلی در کتابی به نام (مناقب علی رضی الله عنه)^(۵)، و جورقانی در کتابی به نام (الأباطیل و المناکیر)^(۶)، و ابن الجوزی در (الموضوعات)^(۷)، از سلیمان بن احمد بن یحیی بن عثمان مصری روایت کرده‌اند که گفته: ابو قضاة ربیعہ بن محمد طائی برای ما روایت کرد و گفت: ثوبان بن ابراهیم برادر ذوالنون مصری برای ما روایت کرد و گفت: مالک بن غسان

۱- الجرح و التعديل (۱۲۸/۲).

۲- میزان الاعتدال (۶۳/۱).

۳- لسان المیزان (۱۰۷/۱).

۴- التقريب (رقم: ۸۸۶).

۵- شماره: ۳۱۳.

۶- (۱۳۷/۱-۱۳۸).

۷- (۱۴۶/۲).

نهشلی گفت: ثابت از انس بن مالک برای ما روایت کرد که گفته: «انقض کوكب على عهد النبي ﷺ، فقال رسول الله ﷺ: «انظروا إلى هذا الكوكب، فمن انقض في داره، فهو الخليفة من بعدي»، فنظرنا فإذا هو في منزل علي بن أبي طالب، فقال جماعة من الناس: قد غوى محمد في حب علي، فأنزل الله تعالى: ﴿وَالْتَجِمَ إِذَا هَوَىٰ ۙ ۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۙ ۲ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۙ ۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۙ ۴﴾ [النجم: ۱-۴].

یعنی: «در زمان پیامبر ﷺ ستاره‌ای سقوط کرد، رسول خدا فرمود: «به این ستاره بنگرید بر روی خانه چه کسی فرود می‌آید، - به خانه هرکس که فرود آمد - آن شخص جانشین من خواهد بود» انس گفت: به ستاره نگاه کردیم، آن به خانه علی بن ابی طالب فرود آمد. گروهی از مردم گفتند: محمد در محبت بسیار به علی گمراه شده است، پس خدایتعالی این آیه را نازل کرد: ﴿وَالْتَجِمَ إِذَا هَوَىٰ ۙ ۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۙ ۲ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۙ ۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۙ ۴﴾ [النجم: ۱-۴] «سوگند به ستاره چون فرود افتد * (که) یار شما (محمد ﷺ) گمراه نشده و راه را گم نکرده است * و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید * این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و بجز وحی چیزی نمی‌گوید)».

می‌گوییم: این حدیث به چهار دلیل باطل است:

سبب اول: به سبب مالک بن غسان نهشلی، حافظ ذهبی می‌گوید: (مالک بن غسان نهشلی شناخته شده نیست، و گفته شده: وی مالک بن سلیمان است)^(۱).

حافظ ابن حجر می‌گوید: «حسینی یقین دارد که اسم پدرش سلیمان است، و اما غسان کنیه وی بوده است».

و اما ابن عدی گفته: «مالک بن عسان نهشلی، بصری است، سپس از اُبی یعلی، از شیخی از وی این حدیث را روایت کرده است: «أفطر الحاجم والمحجوم»، حجامت کننده و حجامت شده روزهی خود را افطار کنند. (یعنی روزه ایشان باطل است)، و گفته: این روایت از ثابت شنیده نشده است»^(۱).

حافظ ذهبی در (المُغنی در باب الضُعفاء) می گوید: «مالک بصری که از ثابت نقل می کند شناخته شده نیست، و حدیث او منکر است»^(۲).
سبب دوم: ثوبان بن ابراهیم برادر ذوالنون مصری است. دارقطنی می گوید: «از مالک احادیثی روایت کرده که اسناد آن ها اشکال دارد»^(۳).

جورقانی این حدیث را ضعیف شمرده چنان که خواهد آمد. حافظ ذهبی گفته: «احادیث بسیار اندکی روایت کرده است، و در علم حدیث تبحر و اتقان نداشته است»^(۴).
می گویم: اگر در علم حدیث تبحر نداشته و به همین سبب از وی اندک روایت شده است، پس سخن چنین شخصی قابل حجت نیست.
سبب سوم: ربیعہ بن محمد، ابو قُضاعه طائی است که متهم می باشد. حافظ ذهبی می گوید: «ربیعہ بن محمد، ابو قُضاعه طائی از ذوالنون مصری خبرهای باطل روایت کرده است»^(۵).

سپس این حدیث را ذکر می کند و آن همین حدیث انس رضی الله عنه است.

۱- اللسان (۶/۵)، الكامل لابن عدی، (۳۸۲/۶).

۲- (۵۳۹/۲).

۳- تاریخ بغداد: (۳۹۳/۸)، اللسان (۴۳۷/۲).

۴- سیر أعلام النبلاء: (۵۳۳/۱۱).

۵- میزان الاعتدال: (۴۵/۲).

سبب چهارم: سلیمان بن احمد بن یحیی است، وی سلیمان بن احمد بن یحیی بن عثمان بن ابی صَلاَیة، ابویوب مَلَطی است^(۱).

خطیب بغدادی گفته: «سلیمان ملطی بسیار دروغگو است»^(۲).

و ابن حِزابه و دار قطنی گفته‌اند: «ضعیف است»^(۳).

حافظ ذهبی گفته: «دار قطنی او را دروغگو دانسته است»^(۴).

و هم چنین حافظ ذهبی گفته: «وی ثقه و مورد اعتماد نیست»^(۵).

و در کتاب (المغنی فی الضعفاء) گفته: «به وی اطمینان نمی‌شود، و دارقطنی او را دروغگو دانسته است»^(۶).

جورقانی در مورد این حدیث گفته: «این حدیث صحیح بودنش ممکن نیست، و برای این حدیث اصلی از حدیث انس مالک و یا حدیث ثابت وجود ندارد، و هر حدیثی که به خلاف سُنّت باشد متروک است، و گوینده آن مهجور می‌باشد. و ابوالفضل العطار^(۷)، و سلیمان بن احمد مصری، و مالک بن غسان، هر سه نفر مجهول الحال هستند. و ثوبان شخصی پارسا و مُتقی و

۱- تاریخ دمشق - المخطوط -: (۵۳۷/۷)، تکملة الاكمال ابن نقطة: (۶۰۰/۳)، و توضیح المشتبه ابن ناصر الدین دمشقی: (۴۴۳/۵).

۲- المتفق و المفترق: (۲ م ۸۷۶)، و انظر: اللسان: (۷۳/۳).

۳- سوالات حمزة السهمی للدار قطنی: (رقم: ۲۹۹).

۴- میزان الاعتدال: (۱۹۵ / ۲).

۵- دیوان الضعفاء: (رقم: ۱۷۲۴).

۶- (۲۷۷ / ۱).

۷- او از سلیمان پسر احمد الملطی روایت می‌کند و این حدیث در سند الجورمانی پشتیبانی شده و محور و مدار نزد کسی که این حدیث را تخریج کرده بر علی، سلیمان پسر احمد است.

اهل تصوف بوده، اما در حدیث ضعیف بوده است. و این ابو قضاة متروک و منکر الحدیث است»^(۱).

می‌گوییم: قبلاً گفته شد: سلیمان بن احمد مصری دروغگو بوده است. این جوزی می‌گوید: «این همان حدیث قبلی است»^(۲)، ولی بعضی از این راویان آن را سرقت کرده و اسنادش را تغییر داده‌اند، و از غفلت آن را به انس نسبت داده‌اند. زیرا انس نه در زمان معراج و نه در زمان نزول این سوره در مکه نبوده است، و معراج یک سال قبل از هجرت بوده است، و انس، رسول الله ﷺ را در مدینه شناخته است»^(۳).

برای این حدیث شاهد جعلی و موضوعی از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما وجود دارد که به زودی در مسند ابن عباس در مورد آن بحث می‌شود.

۱- الأباطیل و المناکیر: (۱/ ۱۳۸ - ۱۳۹).

۲- یعنی حدیث ابن عباس، که در مسند خودش خواهد آمد.

۳- الموضوعات: (۲/ ۱۴۶).

دوم: مسند بریده بن حُصیب اَسلمی ﷺ

در این مسند یک حدیث وجود دارد.

این حدیث را ابوالقاسم بغوی در (معجم الصحابة)^(۱)، و از طریق وی دیلمی در (مسند الفردوس)^(۲)، و حافظ جورقانی در (الأباطیل والمناکیر)^(۳)، و موفق بن احمد خوارزمی در (المناقب)^(۴)، و حافظ ابن عساکر در (تاریخش)^(۵)، و ابن الجوزی در (الموضوعات)^(۶)، و از طریق بغوی الكنجدی در (کفایة الطالب)^(۷) آورده است.

محمد بن حمید گفته: علی بن مُجاهد برای ما روایت کرد و گفت: محمد بن اسحاق از شریک بن عبدالله، از ابی ربیعہ ایادی، از ابن بریده، از پدرش برای ما روایت کرد که گفته: رسول الله ﷺ فرمودند: «لکل نبی وصیٌّ، وإن علیاً وصی واریثی». «برای هر پیامبری جانشینی وجود دارد، همانا علی وصی و وارث من است».

می‌گوییم: سند این حدیث به دو سبب بسیار ضعیف است:

سبب اول: علی بن مجاهد رازی است، حافظ ابن حجر می‌گوید: «علی بن

۱- (۳۶۳ / ۴).

۲- المختصر: (رقم: ۵۰۴۷).

۳- (۱۵۰ / ۲).

۴- (رقم: ۷۴).

۵- (۳۹۲ / ۴۲) و از طریق دیگری از محمد پسر از محمد پسر حمید رازی روایت کرده

(۳۹۲ - ۳۹۱ / ۴۲).

۶- (۱۵۰ - ۱۴۹ / ۲).

۷- (ص: ۲۶۰).

مُجاهد رازی متروک است.... و در میان اُستادهای احمد از او ضعیفتر وجود ندارد»^(۱).

سبب دوم: محمد بن حمید رازی است، وی احادیث واهی را روایت کرده است، و درباره‌ی وی به شدت و سختی سخن گفته شده است، و بعضی او را دروغگو خوانده‌اند. و اما ثنایی که امام احمد و ابن معین و ابو زرعه و بعضی از علمای دیگر از او کرده‌اند، قبل از آشکار شدن حال او بوده است^(۲).

عبدالله بن احمد از پدرش نقل کرده که گفته: «تا وقتی که محمد بن حمید در ری باشد هیچ علمی از بین نمی‌رود»، عبدالله می‌گوید: زمانی که پدرم همراه سپاه بود، محمد بن حمید به نزد ما آمد، پس چون خارج شد و رفت، پدرم آمد، و یارانش درباره‌ی محمد بن حمید از او سوال کردند، پدرم به من گفت: این‌ها چه می‌خواهند؟ گفتم: محمد بن حمید به اینجا آمد و احادیثی را بیان کرد که این‌ها، آن روایات را نمی‌شناسند. گفت: نسخه‌ای از آن احادیث را داری؟ گفتم: بلی، پس به او نشان دادم. وی گفت: حدیثی که از ابن مبارک و جریر روایت کرده صحیح است، و اما حدیثی که از اهل ری نقل کرده او آگاه‌تر به آن است.

سپس وقتی که ابوزرعه رازی و ابن وَاَرَة به نزدش آمدند، گواهی دادند که محمد بن حمید - در قصه‌ای که عبدالله حکایت کرده - دروغ می‌گوید.

این داستان را ابن احمد روایت کرده، و در آن می‌گوید: ابن واره گفت: ای ابو عبدالله! آیا محمد بن حمید را دیده‌اید؟ او گفت: بلی، ابن واره گفت: حدیث و روایتش را چگونه یافتی؟ ابو عبدالله گفت: هر چه از عراقی‌ها روایت کرده، حدوداً راست می‌آید، و چون از اهل سرزمین و شهر خود مانند

۱- التقریب: (شماره: ۴۸۲۴).

۲- به آنچه که در باره وی در کتاب (حکایاتٌ لا تصح عن سلفنا الصالح) نوشته‌ام مراجعه کن.

ابراهیم بن مختار و دیگران روایت کرده، چیزهایی را می‌گوید که شناخته شده نیست و نمی‌دانی چیست. عبدالله می‌گوید: ابو ذرعه و ابن واره گفتند: در نزد ما به اثبات رسیده که وی دروغگو است. عبدالله گفت: بعد از این هر وقت ذکر می‌کنی از ابن حمید می‌شود، پدرم دستش را به نشان یأس و ناامیدی به دهان می‌گرفت^(۱).

و هم‌چنین ابن معین در گذشته او را ستوده و در باره وی گفته: «معتمد است، و در مورد وی مسئله‌ای وجود ندارد، اهل ری، و هوشیار و زیرک است»^(۲).

و هم‌چنین گفته: «ابن حمید ثقه و مورد اعتماد است، و این احادیثی که روایت می‌کند، از جانب خودش نیست، بلکه از استادهایی می‌باشد که از آن‌ها روایت کرده است»^(۳).

این توثیق ابن معین قبل از این بوده که حال ابن حمید برای وی روشن گردد، ابو حاتم می‌گوید: یحیی بن معین در مورد ابن حمید قبل از این که حال او ظاهر و آشکار شود، از من پرسید: در چه چیزی از او ایراد می‌گیرید؟ گفتم: در کتابش چیزهایی نوشته شده که به رأی ما نباید اینگونه باشد، بلکه باید چنین و چنان باشد. پس قلم را می‌دارد و آن‌ها را برابر آنچه که ما می‌گوییم تغییر می‌دهد. ابن معین گفت: این خصلت بدی است، در بغداد به نزد ما آمد، و ما کتاب یعقوب قمی را از او گرفتیم، و اوراق آن را در بین خویش پخش کردیم، و احمد بن حنبل با ما بود، پس از وی اطاعت کردیم، و جز خیر در او ندیدیم^(۴).

۱- المجروحین، ابن حبان: (۳۰۳/۲ - ۳۰۴).

۲- الجرح و التعديل: (۲۳۲ / ۷).

۳- الجرح و التعديل: (۲۳۲ / ۷).

۴- الجرح و التعديل: (۲۳۲ / ۷).

روشن شد که تعریف امام احمد و ابن معین در گذشته و قبل از این بوده که امر وی آشکار شده باشد.

این حدیث را از طریقی دیگر ابن حمید از سلمه بن فضل روایت می‌کند. حافظ ذهبی می‌گوید: «ابن حمید این حدیث را به شیوه دیگری از سلمة الأبرش، از محمد بن اسحاق روایت می‌کند، در حالی که قول محمد بن اسحاق منکر و قابل قبول نیست»^(۱).

و آن حدیث را ابن عدی^(۲)، و ابن مغزلی در: (مناقب علی)^(۳)، از محمد بن حمید روایت کرده‌اند که گفته: سلمه برای ما روایت کرد و گفت: محمد بن اسحاق، از شریک بن عبدالله، از ابی ربیعہ ایادی، از بریده، از پدرش برایم روایت کرد که رسول الله ﷺ فرمودند: «لکل نبی وصی، و وارث، وإنَّ علیاً وصی و وارثی». «برای هر پیامبری جانشینی و وارثی است، همانا علی وصی و وارث من است».

می‌گوییم: در میان راویان این حدیث محمد بن حمید رازی وجود دارد که شرح حال او گذشت. و سلمه بن فضل ضعیف الحدیث است. حافظ ابن حجر در باره وی می‌گوید: «صدوق است»^(۴)، اما زیاد اشتباه می‌کند»^(۵). و ابن حمید فُزَیْانَی نیز همین مضمون را متابعت است.

ابن الجوزی در کتاب (الموضوعات)^(۱) این حدیث را روایت کرده و گفته: زاهر بن طاهر برای ما خبر داد و گفت: ابوبکر بیهقی برای ما خبر داد و

۱- تلخیص الموضوعات: (ص: ۱۲۵).

۲- (۱۴/۴).

۳- (رقم: ۲۳۸)، نام بریده نزد او ساقط شده و افتادن نام بریده یا از طرف ناسخ است یا اشتباه چاپی است.

۴- «إنه صدوق» بدین معنی است که در پذیرفتن احادیث وی باید تأمل کرد. (مصحح)

۵- التقریب: (رقم ۲۵ ۱۸).

گفت: حاکم ابو عبدالله نیشابوری برای ما خبر داد و گفت: محمود بن محمد ابومحمد مطوعی برای ما خبر داد و گفت: ابوجعفر محمد بن احمد بن راذبه برای ما روایت کرد و گفت: ابوعبدالرحمن احمد بن عبدالله فریانی برای ما روایت کرد و گفت: سلمه به فضل از محمد بن اسحاق، از شریک بن عبدالله، از ابی ربیعہ ایادی، از ابن بریده، از پدرش برای ما خبر داد که گفته: رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا، وَوَارِثًا، فَإِنَّ وَصِيَّي وَوَارِثِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ». «برای هر پیامبر وصی و وارثی است، همانا وصی و وارث من علی - بن ابی طالب می باشد».

می گویم: در اسناد این حدیث احمد بن عبدالله بن حکیم ابو عبد الرحمن فریانی وجود دارد که حدیث او متروک (ترک شده و قابل قبول نیست) است، و مورد اعتماد نیست. و ابو نعیم می گوید: «احمد بن عبدالله فریانی جعل کننده، و به ساختن حدیث مشهور است»^(۲).
و چنان که قبلاً گذشت، سلمه بن فضل ضعیف است.

۱- (۱۵۰/۲).

۲- حلیة الأولیاء: (۵۳/۸)، واللسان: (۱/۱۹۴-۱۹۵).

سوم: مسند سلمان فارسی رضی الله عنه

در این مسند یک حدیث وجود دارد که از چند طریق آمده است:

طریقه اول: ابو سعید خدری از سلمان فارسی رضی الله عنه:

این حدیث را حافظ طبرانی در (المعجم الكبير)^(۱) آورده و می گوید: محمد بن عبدالله حضرمی از ابراهیم بن حسن ثعلبی^(۲)، از یحیی بن یعلی، از ناصح بن عبدالله، از سماک بن حرب، از ابو سعید خدری، از سلمان برای ما روایت کرده که گفته: قلت: یا رسول الله، إن لكل نبي وصيًا فمن وصيِّك؟ فسكت عني، فلما كان بعد رأني، فقال: يا سلمان! فأسرعت إليه قلت: لبيك، قال: «تعلم من وصي موسى؟» قلت: نعم يوشع بن نون، قال: «لم؟» قلت: لأنه كان أعلمهم، قال: «فان وصي وموضع سري، وخير من أترك بعدي، وينجز عدتي، ويقضي ديني، علي بن أبي طالب». «گفتم: ای رسول الله! هر پیامبری وصیی دارد، چه کسی وصی شما است؟ در جواب سوالم سکوت کرد، پس چون دید دور شدم گفت: ای سلمان! پس به سرعت به سوی آن حضرت رفتم و گفتم: گوش به فرمانم. گفت: «آیا می دانی وصی موسی چه کسی بود؟» گفتم: بلی، یوشع بن نون بود. گفت: «برای چه؟». گفتم: چون از همه آگاه تر بود. گفت: «همانا وصی و شخص مورد اعتماد من، و بهترین کسی که بعد از خود بجای می گذارم، و وعده هایم را اجرا می کند، و قرض های من را می پردازد، علی ابن ابیطالب است».

۱- (۲۲۱/۶).

۲- بعضی به جای ثعلبی ثعلبی را ضبط کرده اند- ابن ابی حاتم می گوید: در باره او از پدرم سوال کردم گفت: «شیخ است» و ابن حبان وی را در کتاب (الثقات) خود آورده است. نگا: الجرح والتعديل (۲/ ۹۲)، والثقات (۸/ ۸۰).

ابو القاسم می‌گوید: «قول وی: وصیی، یعنی این که پیامبر او را جانشین خود در خانواده‌اش قرار داد نه برای خلافت. و قول او: «خیر من أترک بعدی» بهترین کسی که بعد از خود ترک می‌نمایم، یعنی از اهل بیت آن حضرت علیه السلام».

می‌گویم: لیکن سند این حدیث صحیح نیست، اسناد آن جداً ضعیف می‌باشد، و در آن دو علت وجود دارد:

علت اول: ناصح بن عبدالله مُحَلَّمی کوفی، دوست و همنشین سماک بن حرب است که از نظر حدیث ضعیف و یاوه‌گو است ^(۱).

علت دوم: یحیی بن یعلی قطنوانی است، امام بخاری در باره وی می‌گوید: مضطرب الحدیث است، کنیه او: ابو زکریا است، حدیث را فراموش می‌کرد ^(۲)، و ابو حاتم رازی در باره وی می‌گوید: «اهل کوفه است، و قوی نیست، و ضعیف الحدیث می‌باشد» ^(۳).

طریق دوم: أستاذهایی از قوم جریر بن عبدالحمید، از سلمان رضی الله عنه
خطیب بغدادی در کتاب (المتفق و المفترق) ^(۴)، و جورقانی در (الأباطیل و المناکیر) ^(۵)، و ابن جوزی در (الموضوعات) ^(۶)، از ابی عبدالله محمد بن علی بن عبدالله بن محمد صوری حافظ، - لفظاً اصل وی از بغداد است - روایت کرده‌اند که گفته: ابو محمد عبدالغنی بن سعید بن علی بن سعید بن بشر بن مروان

۱- تهذیب الکمال: (۲۶۱ / ۲۹).

۲- التأریخ الأوسط: (۱۸۳ / ۲).

۳- الجرح والتعدیل: (۱۹۶ / ۹).

۴- (۶۳۸ - ۶۳۷ / ۱).

۵- (۱۴۹ - ۱۴۸ / ۲).

۶- (۱۴۷ / ۲).

ازدی حافظ برای ما روایت کرد و گفت: ابوبکر احمد بن محمد نرسی به ما خبر داد و گفت: محمد بن حسین اشنانی برای ما روایت کرد و گفت: اسماعیل بن موسی سدی برای ما روایت کرد و گفت: عمر بن سعد از اسماعیل بن زیاد، از جریر بن عبدالحمید کندی، از استادانی از قوم خودش برای ما روایت کرد که گفته‌اند: «أتینا سلمان، فقلنا له: من وصي رسول الله ﷺ؟ قال: سألت رسول الله ﷺ من وصيه؟ قال: «وصي وموضع سري، وخليفتي في أهلي، وخير من أخلف بعدي علي بن أبي طالب»». «سلمان را دیدیم، از او پرسیدیم وصی رسول الله ﷺ کیست؟ سلمان گفت: از رسول خدا ﷺ پرسیدم وصی شما کیست؟ فرمود: «وصی و محرم راز من، و جانشین من در خانواده‌ام، و بهترین کسی که بعد از خود بجای می‌گذارم، علی بن ابی طالب است».

جورقانی می‌گوید: «این حدیث باطل است، و هیچ اصل و اساسی ندارد، مدار آن بر اسماعیل بن زیاد، از جریر بن عبدالحمید کندی، از استادانی از قومش می‌باشد. ابو حاتم محمد بن حبان درباره اسماعیل می‌گوید: او اُستادی حقه‌باز و دروغگو بود، و ذکر او جز بر سبیل طعن درست نیست. و جریر و اُستادهایی از قومش مجهول می‌باشند، این جریری که در حدیث ذکر شده، جریر بن عبدالحمیدی که سهیل بن ابو صالح از او روایت می‌کند نیست^(۱).

بدین ترتیب در سند این حدیث سه علت وجود دارد:

علت اول: اسماعیل بن زیاد است، وی متروک^(۲) الحدیث می‌باشد، حافظ ابن حجر درباره اسماعیل بن زیاد می‌گوید: «متروک و تکذیب شده

۱- (۱۴۹/۲ - ۱۵۰).

۲- متروک: در اصطلاح محدثان عبارت است از حدیثی که یک راوی متهم به کذب یا فسق یا غفلت و یا کثیرالوهم آن را نقل کرده باشد. (مترجم).

است»^(۱).

علت دوم: ناشناخته بودن جریر بن عبدالحمید کندی می‌باشد. حافظ ابن حجر در کتاب (لسان المیزان)^(۲) در باره وی سخن گفته است. و سخن جورقانی درباره وی قبلاً گذشت. و خطیب بغدادی در باره وی گفته: «جریر بن عبدالحمید کندی اهل کوفه و غیر مشهور است، جز در یک حدیث نامی از او نیست»، سپس همین حدیث را ذکر نموده است.

علت سوم: ناشناخته و مجهول بودن مشایخ قوم جریر بن عبدالحمید می‌باشد.

اما در اینجا یک علت دیگری باقی مانده که جورقانی آن را ذکر ننموده است، و آن ناشناخته بودن حال عمر بن سعد است که از اسماعیل بن زیاد روایت می‌کند، حافظ ابن حجر در (لسان المیزان) شرح حال او را آورده است، بی‌هیچی گفته: او مجهول است^(۳).

به همین خاطر حافظ ذهبی در (تلخیص الموضوعات) درباره این حدیث می‌گوید: «او حدیث را با سندی تیره (مظلم) از اسماعیل بن زیاد - که بسیار دروغگو است - از جریر کندی، از مشایخ قومش..... روایت کرده است»^(۴).

طریق سوم: ابو هریره از سلمان رضی الله عنهما

عقیلی در کتاب (الضعفاء)^(۵)، و از طریق وی ابن جوزی در (الموضوعات) آورده که گفته: احمد بن حسین برای ما روایت کرد و گفت: محمد بن

۱- التقریب: (۴۵۰).

۲- اللسان (۱۰۲/۲ - ۱۰۳).

۳- (۳۰۷/۴).

۴- (شماره: ۲۶۸).

۵- (۱۳۰/۱).

حمید برای ما روایت کرد و گفت: سلمه بن فضل از محمد بن اسحاق، از حکیم بن جبیر، از حسن بن سفیان، از أصبغ بن سفیان کلبی، از عبدالعزیز بن مروان، از ابوهیره، از سلمان برای ما روایت کرد که گفته: «سألت رسول الله ﷺ، قلت: إن الله لم يبعث نبياً إلا له من يي من بعده، فهل بين لك؟ فقال: «لا»، ثم سألته بعد ذلك؟ فقال: «نعم، علي بن أبي طالب».» (از رسول خدا ﷺ سوال کردم و گفتم: یا رسول الله! خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر این که کسی را که بعد از او جانشینش می‌شود، برای آن پیامبر بیان کرده است، آیا خداوند به شما نیز بیان نموده که چه کسی بعد از شما جانشین تان خواهد شد؟ پیامبر فرمود: «خیر». سپس بعد از آن دوباره از او پرسیدم فرمود: «علی بن ابی طالب».

عقیلی می‌گوید: «حکیم بن جبیر سست و بی‌بنیاد است. و حسن و أصبغ مجهول‌اند که جز در این حدیث نامی از آنان نیست.»
می‌گوییم: علاوه بر این که حکیم بن جبیر ضعیف است، از مسئولیت این حدیث مبرا است، چون در اسناد این حدیث کسی وجود دارد که از او سزاوارتر است و آن شخص ابن حمید می‌باشد. و حمل ضعف بر ابن حمید سزاوارتر است، چنانکه حافظ ذهبی این کار را کرده است - به زودی نقل قول وی خواهد آمد. به هر حال اسناد این حدیث خیلی ضعیف است و در آن چند علت وجود دارد:

علت اول و دوم: حسن بن سفیان، و اصبغ بن سفیان می‌باشند. چنانکه عقیلی گفته: آن دو مجهول هستند^(۱).

علت سوم: حکیم بن جبیر است که ضعیف الحدیث می‌باشد.

۱- به الکامل تألیف ابن عدی مراجعه کن (۱/۴۰۸) و لسان المیزان: (۱/۴۵۹) (۲/۲۱۱).

علت چهارم: عنعنه ابن اسحاق است، چرا که وی مدلس می‌باشد.
علت پنجم: سلمه بن فضل است که ضعیف می‌باشد.
علت ششم: محمد بن حمید است که واهی‌الحدیث است، و در صفحات قبل درباره او سخن گفته شد.
 امام ذهبی به علت دیگری اشاره می‌کند و می‌گوید: «سپس چگونه مانند این را عبدالعزیز بن مروان روایت می‌کند، و در این انحراف از علی رضی الله عنه است»^(۱).

طریق چهارم: انس بن مالک از سلمان رضی الله عنه

قطیعی در زوائدش بر (فضائل الصحابه)^(۲)، و ازدی^(۳)، و ابن الجوزی در (الموضوعات)^(۴) از هشتم بن خلف روایت کردند که گفته، محمد بن ابو عمر دوری^(۵) برای ما روایت کرد و گفت: شاذان^(۶) برای ما روایت کرد و گفت: جعفر بن زیاد^(۷) از مطر، از انس - یعنی ابن مالک برای ما روایت کرد که گفته: «قلنا لسلمان: سل النبي ﷺ من وصيه؟ فقال له سلمان: يا رسول الله! من وصيك؟ فقال: «يا سلمان، من كان وصي موسى؟»، فقال: يوشع بن نون، قال: «فإن وصيي ووارثي، يقضي ديني وينجز موعدي، علي بن ابي طالب». به سلمان گفتیم: از پیامبر ﷺ سوال کن چه کسی وصی او است؟ سلمان به آن

۱- میزان الاعتدال (۵۸۴/۱).

۲- ۹۶۱۵/۲، (شماره ۱۰۵۲).

۳- همانگونه که در لالی مصنوعه آمده: (۳۵۸/۱).

۴- (۱۴۷/۲).

۵- وی شرح حالی دارد، در جرح و تعدیل: (۲۳۶/۷). و تاریخ بغداد: (۲۸۵/۲).

۶- نزد ازدی و ابن جوزی نام او واضح آمده که او همان اسود ابن عامر ابن شاذان است.

۷- او احمر است

حضرت ﷺ گفت: ای رسول خدا! وصی شما کیست؟ پیامبر گفت: «ای سلمان! چه کسی وصی موسی بود؟» سلمان گفت: یوشع بن نون. پیامبر ﷺ گفت: «همانا وصی من، و وارث من که قرض‌های من را پردازد و وعده‌هایم را به سرعت تحقق بخشد، علی بن ابی طالب است». این لفظ از قطیعی است. می‌گویم: این اسناد بسیار ضعیف است، در آن یکی از متروکین است که مطر بن میمون می‌باشد، و حافظ ابن حجر در مورد او می‌گوید: «او متروک است»^(۱).

و هم چنین مطر بن میمون یک دفعه این حدیث را روایت کرده و آن را در مسند انس قرار داده است. ابن عدی در (الکامل)^(۲)، و ابن حبان در (المجروحین)^(۳) از عبیدالله بن موسی روایت کرده‌اند که گفته: مطر الإسکاف از انس برای ما روایت کرد که گفته: رسول الله ﷺ فرمود: «علي أخي، و صاحبی، وابن عمی، وخیر من أترك بعدی، یقضی دینی، وینجز موعدی». «علی برادرم و همراهم، پسر عمویم، و بهترین کسی است که بعد از خود بجای می‌گذارم، وی قرض‌های من را می‌پردازد، و به سرعت وعده‌هایم را به انجام می‌رساند». وی گفت: به مطر گفتم: انس را کجا دیدی؟ گفت در حدیبیه.

روایت ابن حبان به این لفظ آمده است: «إن أخي ووزیري، و خلیفتي في أهلي، وخیر من أترك بعدی، یقضی دینی وینجز موعدی علي بن أبي طالب». «همانا برادرم و وزیرم، و جانشینم در میان خانواده‌ام، و بهترین کسی که بعد از خود بجای می‌گذارم، که قرض من را ادا می‌کند، و وعده‌هایم را به اجرا در می‌آورد، علی بن ابی طالب است».

۱- التقریب: (اقم: ۶۷۴۸).

۲- (۳۹۷/۶).

۳- (۵/۳).

در اسناد این حدیث مطر بن میمون هست که متروک الحدیث می‌باشد، حافظ ذهبی درباره او می‌گوید: «گفتم: متهم به این.... مطر است، زیرا عبیدالله ثقه و شیعی است، و لیکن با روایت این افترا و بهتان گناهکار می‌باشد»^(۱).

و عقیلی در (الضعفاء)^(۲)، و از طریق وی ابن عساکر در (تاریخش)^(۳) روایت کرده که گفته: پدر بزرگم برایم روایت کرد و گفت: عبدالعزیز بن الخطاب کوفی برای ما روایت کرد و گفت: علی بن هاشم از مطر بن ابی خالد، از انس، از سلیمان برای ما روایت کرد که گفته: رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ أَخِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ». «همانا برادرم و جانشینم در خانواده‌ام، علی بن ابی طالب است».

ابوبکر گفته: «گمان کنم انس رضی الله عنه از سلمان رضی الله عنه روایت کرده است». یعنی (سلمان) است و (سلیمان) به حرف یاء نیست. و در اسناد این حدیث مطر بن خالد وجود دارد که قبلاً درباره او مطالبی بیان گردید؛ لیکن به اسناد دیگری غیر از طریق مطر اطلاع یافتیم که در آن خوشحالی نیست.

ابن حبان در (المجروحین)^(۴)، و از طریق وی ابن جوزی در (الموضوعات)^(۵) آورده که گفته: عبدالله بن محمود بن سلیمان برای ما روایت کرد و گفت: علاء بن عمران از خالد بن عبید العتکی، از انس بن

۱- المیزان: (۴/۱۲۸).

۲- (۴/۲۵۲).

۳- (۴۲/۴۳).

۴- (۱/۲۷۹).

۵- (۲/۱۴۸).

مالک، از سلمان برای ما روایت کرد که گفته: نبی ﷺ فرمودند: «هذا وصي، وموضع سري، وخير من أترك بعدي». «این وصی من، و موضع سر من، و بهترین کسی است که بعد از خود بجای می‌گذارم».

می‌گویم: در اسناد این حدیث خالد بن عبید عتکی وجود دارد که از انس بن مالک نسخه ساخته شده‌ای را روایت می‌کند. و حافظ ابن حجر درباره او می‌گوید: «هر چند بزرگوار است اما متروک الحدیث می‌باشد»^(۱).

طریق پنجم: قیس بن میناء، از سلمان ﷺ

عقیلی در (الضعفاء)^(۲)، و از طریق وی ابن جوزی در (الموضوعات)^(۳) آورده که گفته است: ابراهیم بن محمد برای ما روایت کرد و گفت: عبدالعزیز بن خطاب برای ما روایت کرد و گفت: علی بن هاشم از اسماعیل، از جریر بن شراحیل، از قیس بن میناء، از سلمان برای ما روایت کرد که گفته: نبی اکرم ﷺ فرمودند: «وصي علي ابن أبي طالب». «وصی من علی بن ابی طالب است».

اسناد این حدیث جداً ضعیف است، و سه علت در آن وجود دارد:

علت اول: قیس بن میناء کوفی است، عقیلی درباره او می‌گوید: «قیس بن میناء کوفی است و از حدیث وی متابعت نمی‌شود، وی مذهب و روش بدی داشته است»^(۴). ابن جوزی ذکر نموده که: وی از بزرگان شیعه بوده است^(۵).

۱- التقریب: (رقم: ۱۶۶۴).

۲- (۴۶۹/۳).

۳- الموضوعات: (۱۴۸/۲).

۴- الضعفاء (۴۶۹/۲).

۵- الموضوعات: (۱۴۹/۲).

علت دوم: جریر بن شراحیل است، ابو حاتم رازی در باره وی می‌گوید: جریر بن شراحیل شیخی مجهول است^(۱).

علت سوم: اسماعیل می‌باشد که در اسناد ذکر نشده است، لیکن ابن جوزی ذکر نموده که وی ابن زیاد می‌باشد^(۲)، و اسماعیل بن زیاد متروک الحدیث است، و حتی چنانکه قبلاً گفته شد: بعضی از علما او را دروغگو می‌دانند^(۳).

می‌ترسم این جریر بن شراحیل همان جریر بن عبدالحمید کندی باشد که قبلاً درباره وی گفته شد. چرا کسی که در این حدیث از جریر روایت می‌کند همان اسماعیل بن زیاد است، چه بسا یک مرتبه او را به شراحیل، و یک مرتبه به ابن عبدالحمید نسبت داده باشد، و هر دو مجهول می‌باشند. والله أعلم.

حافظ ذهبی در (میزان الاعتدال) چنانکه در زندگی نامه قیس بن میناء آمده، این حدیث را تکذیب کرده است^(۴).

۱- الجرح و التعديل: (۵۰۴/۲) و بعضی گفته‌اند (حریز پسر شراحیل). الجرح و

التعديل: (۲۸۹/۳) و لسان المیزان (۱۰۲/۲).

۲- الموضوعات: (۱۴۹/۲).

۳- نگاه کن به مسند سلمان فارسی طریق دوم.

۴- (۳۹۸/۲).

چهارم: مسند عباس رضی الله عنه

در این مسند یک حدیث وجود دارد:

حافظ ابن عساکر در (تاریخش)^(۱) می‌گوید: ابو عبدالله محمد بن ابراهیم به من خبر داد و گفت: ابوالفضل احمد بن عبدالمنعم بن احمد بندار^(۲) به من خبر داد و گفت: ابوالحسن عتیقی به من خبر داد و گفت: ابوالحسن دارقطنی به من خبر داد و گفت: احمد بن محمد بن سعید به من خبر داد و گفت: جعفر بن عبدالله بن جعفر محمد به من خبر داد و گفت: عمر بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از پدرش، از علی بن حسین، از ابی رافع برایم خبر داد که گفته: «كنت قاعداً بعد ما بايع الناس أبابكر، فسمعت أبابكر يقول للعباس: أنشدك الله، هل تعلم أن رسول الله ﷺ جمع بني عبدالمطلب وأولادهم وأنت فيهم وجمعكم دون قريش، فقال ﷺ: «يا بني عبدالمطلب، إنه لم يبعث الله نبياً إلا جعل له من أهله أخاً، ووزيراً، ووصياً، وخليفةً في أهله، فمن يقوم منكم يباعدني على أن يكون أخي، ووزيري، ووصيي وخليفتي في أهلي؟» فلم يقم منكم أحد. فقال ﷺ: «يا بني عبدالمطلب، كونوا في الإسلام رؤساء ولا تكونوا أذئاباً، والله ليقومن قائمكم أو لتكونن في غيركم ثم لتندمن». فقام علي من بينكم، فبايعه علي ما شرط له ودعا إليه، أتعلم هذا له من رسول الله ﷺ؟ قال العباس: نعم». «پس

۱- (۵۰/۴۲).

۲- مشهور است به قائد ابن الکریدی، ابو محمد پسر صابر می‌گوید که او مورد اعتماد و معتبر است، مختصر تاریخ دمشق ابن منظور: (۱۵۹/۳) و توضیح المشتبه: (۷/۳۲۳).

از آنکه مردم با ابوبکر (صدیق) بیعت کردند نشسته بودم، پس شنیدم که ابوبکر به عباس می‌گوید: تو را به خدا سوگند می‌دهم که آیا می‌دانی که رسول خدا ﷺ اولاد عبدالمطلب و اولاد ایشان را جمع کرده و تو در میان آنان بودی، و شما را بدون بقیه قریش جمع نمود و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! همانا خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر در میان اهل خودش برای او برادری، و معاونی، و وصیی، و جانشینی در خانواده‌اش قرار داده است؛ چه کسی است از شما بر می‌خیزد و با من بیعت می‌کند تا این که برادر، و معاون، و وصی و جانشین من در خانواده‌ام باشد؟» پس هیچ کس از شما برخاست، پس فرمود «ای فرزندان عبدالمطلب! در اسلام از سران و پیشوایان باشید! و از دنباله روندگان نباشید! سوگند به خداوند که باید این وزیر از میان شما قیام کند، و گرنه در میان غیر شما قرار خواهد گرفت! و در این صورت البته و البته پشیمان خواهید شد»، پس علی از بین شما برخاست و با همان شرطی که پیامبر گذاشته بود بیعت کرد، و آن حضرت به فرمانبرداری از او خواند. آیا می‌دانی این کار را رسول الله ﷺ برای او انجام داد؟ عباس گفت: بلی.»

می‌گوییم: اسناد این به سه علت معلول است:

علت اول: علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است، ابن حبان در کتاب (الثقات)^(۱) ذکر کرده و گفته: «حدیث و روایت او به جز از سوی فرزندانش معتبر است»، و حافظ ابن حجر می‌گوید. «مستور [مجهول] الحال است»^(۲).

علت دوم: عمر بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است، هیچ اطلاعی درباره او نیافتم مگر در نزد سخاوی در (التحفة

۱- (۴۵۶/۸).

۲- التقریب: (الرقم: ۴۸۰۹).

اللطفیه)^(۱)، از وی ذکر کرده که او نوه عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است نه کسی دیگر.

اما ابن حبان در شرح حال پدرش چنان که قبلا بیان شد می‌گوید: وی در حدیثی که از پدرش روایت می‌کند اعتبار دارد، نه آنچه که فرزندانش از او روایت می‌نمایند، و بدین ترتیب در روایت فرزندانش از او طعنه وارد می‌نماید، و این عمر از فرزندان او است، پس اعتباری به حدیث او نیست. و الله أعلم.

علت سوم: جعفر بن عبدالله بن جعفر محمدی ملقب به (رأس المِدری)^(۲) است، ابن حجر در (اللسان)^(۳) شرح حال او را آورده و می‌گوید: وی از رجال شیعه است، ابن النجاشی نام او را در کتابش (الرجال)^(۴) ذکر کرده، و او را توثیق نموده است. اما حال وی در نزد اهل سنت نه به توثیق و نه به جرح^(۵) شناخته شده نیست. و با این وجود ابن النجاشی می‌گوید: کتب رجالی ما در شرح حال او کوتاهی کرده‌اند، بگونه‌ای که شرح حالی از وی در کتب ما دیده نمی‌شود، آری صفدی او را در (الوافی بالوفیات)^(۶) ذکر نموده است، و شرح حال او را آورده است، لیکن حال او را برای ما روشن ننموده است. و حافظ ذهبی وقتی شرح حال شیخ شیعه غضائری را نوشته، ذکر می‌نماید که از وی ابوجعفر طوسی و همین ابن نجاشی روایت

۱- (۳۵۳/۳).

۲- (۱۱۷/۲).

۳- نزهة الألباب في الألقاب، (۳۱۹/۱) (رقم: ۳۱۹).

۴- (۲۹۹/۱).

۵- «جرح: در لغت عرب به معنای بدگویی و بد نام کردن کسی است، اما در اصطلاح: علمی است که پیرامون راویان حدیث سخن می‌گوید درباره آن چیزهایی که درباره آن‌ها عیب به حساب می‌آید». (مترجم).

۶- الوافی بالوفیات: (۱۸۷/۷).

می‌نمایند، سپس آن دو را به رافضی بودن متهم ساخته^(۱) و می‌گوید: کسانی مثل آن من برای توثیق خویش به جعفر بن عبدالله التفاتی ندارند. سپس این ابن نجاشی هم عصر خطیب بغدادی بوده است، و او برای ابن نجاشی شرح حالی ننوشته است، و ابن نجاشی در سال (۴۵۰) فوت کرده است، یعنی قبل از وفات خطیب بغدادی. پس نمی‌دانم به چه علت او را ذکر نکرده است، شاید هیچ قدر و ارزشی برای او قائل نبوده است. و در اینجا برای این روایت از مسند ابی رافع شاهدهی وجود دارد، برای توضیح بیشتر پیرامون این حدیث به کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله مراجعه کن.

۱- سیر أعلام النبلاء: (۳۲۸/۱۷).

پنجم: مسند عبدالله بن عباس رضی الله عنهما

در این مسند دو حدیث وجود دارد:

حدیث اول

این حدیث از دو طریق آمده است.

طریق اول: سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما

ابن المغازلی در (مناقب علی) ^(۱) و حافظ ابن عساکر در (تاریخش) ^(۲) از ابو عمر محمد بن عباس بن حیویه خزاز - با اجازه - روایت کرده که گفته: ابو عبدالله حسین بن علی دهان - معروف به اخی حماد - برای ما روایت کرد و گفت: علی بن محمد بن خلیل بن هارون بصری برای ما روایت کرد و گفت: محمد بن خلیل جهنی برای ما روایت کرد و گفت: هشیم، از ابو بشر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس برای ما روایت کرد که گفته: «كنت جالسا مع فتية من بني هاشم عند النبي ﷺ إذ انقض كوكب، فقال رسول الله ﷺ: «من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي»، فقام فتية من بني هاشم فنظروا، فإذا الكوكب قد انقض في منزل علي بن أبي طالب رضی الله عنه، قالوا: يا رسول الله لقد غويت في حب علي، فأنزل الله تعالى: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۴ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ۝۵ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ۝۶ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ۝۷﴾ [النجم:

۱- (شماره: ۳۵۳).

۲- (۳۹۲/۴۲).

۱-۷]. «با جوانانی از بنی هاشم نزد پیامبر ﷺ نشسته بودم، ستاره‌ای در حال فرود آمدن بود، پیامبر ﷺ فرمود: «این ستاره در منزل هر کسی فرود آمد، آن شخص جانشین من، بعد از من خواهد بود»، پس جوانان بنی هاشم بلند شدند و نگریستند، دیدند ستاره در منزل علی فرود آمد، گفتند: یا رسول الله! در حب علی منحرف شده‌ای (گمراه شده‌ای)؟ سپس خداوند این آیات را نازل کرد»:

﴿وَالْتَجِمَ إِذَا هَوَىٰ ۙ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۚ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۚ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ۙ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ۚ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ۙ﴾ [النجم: ۱-۷]. «سوگند به ستاره چون فرود افتد* (که)

یار شما (محمد ﷺ) گمراه نشده و راه را گم نکرده است* و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید* این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و بجز وحی چیزی نمی‌گوید) * (فرشته) بس نیرومند (جبرئیل) او را تعلیم داده است، * (همان فرشته) نیرومندی که آنگاه راست و درست (به شکل حقیقی فرا رویش) ایستاد. * در حالی که او در افق اعلی (آسمان) بود».

حافظ ابن عساکر می‌گوید: «این حدیث منکر است، و در بین ابو عمر و هشیم کسانی وجود دارند که شناخته نشده‌اند».

می‌گوییم: این حدیث چنانکه حافظ ابن عساکر رحمته گفته منکر است، و در اسناد آن ۴ علت وجود دارد:

علت اول: تدلیس هشیم بن بشیر است، حافظ ابن حجر رحمته می‌گوید: «مورد اعتماد است - ثابت است، اما تدلیس و ارسال خفی^(۱) او زیاد است»^(۱).

۱- ارسال خفی یا مرسل خفی عبارت است از این‌که کسی از دیگری که همدیگر را ملاقات کرده باشند یا هم عصر یکدیگر باشند، حدیثی را روایت کند، در صورتی که

علت دوم: محمد بن خلیل جهنی است، هیچ اطلاعی درباره او ندارم، و احتمال دارد وی محمد بن خلیل بن اسد ثقفی باشد، و گفته شده: نخعی کوفی است با کنیه ابا عبدالله، این قول را ابن نجاشی در (رجالش)^(۲) ذکر کرده است، و او را تایید نموده است. اما نامی از او در نزد ما نیست. والله أعلم.

علت سوم: علی بن محمد بن خلیل بن هارون بصری است، از او نیز هیچ گونه اطلاعی در دسترس نیست.

علت چهارم: حسین بن علی بن حسین بن حکم ابو عبدالله اسدی دهان الکوفی است، خطیب بغدادی در کتاب (تاریخش)^(۳) شرح حال او را نوشته است. اما در مورد او هیچ جرح و تعدیلی^(۴) نیاورده است.

طریق دوم: ابو صالح از ابن عباس رضی الله عنهما است

جورقانی در (الآباطیل)^(۵)، و ابن جوزی در (الموضوعات)^(۶) از عبدالله بن حسین بن احمد بن جعفر برقی روایت کرده که گفته: ابوالقاسم نصر بن علی بن محمد فقیه به ما خبر داد و گفت: احمد بن ابراهیم بن احمد به ما

آن حدیث را از آن فرد شنیده باشد؛ ولی در الفاظ حدیث چنان وانمود شود که از او حدیث شنیده و او را ملاقات کرده است. (مُصحح).

۱- التقریب: (رقم: ۷۳۶۲).

۲- (۲۳۴/۲).

۳- (۷۱/۸).

۴- تعدیل: در لغت به معنی راستکار خواندن - راست کردن - پارسا داشتن آمده است، اما در اصطلاح: علمی است که پیرامون روایان حدیث سخن می‌گوید درباره چیزهایی که آن‌ها را با تقوا به حساب می‌آورد، البته با الفاظ مخصوص. (مترجم)

۵- (۱۳۵/۱).

۶- (۱۴۴/۲ - ۱۴۵).

خبر داد و گفت: احمد بن حسین معروف به ابو حجناء برای ما روایت کرد و گفت: محمد بن جعفر بن علی بن احمد بن محمد بن احنف بن قیس تمیمی برای ما روایت کرد و گفت: ابو محمد عبدالله بن منیر دامغانی - بدیبل - برای ما روایت کرد و گفت: مسیب بن واضح، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس برای ما روایت کرد که گفته: «لما عرج بالنبي ﷺ إلى السماء السابعة، وأراه الله من العجائب في كل سماء، فلما أصبح جعل يحدث الناس من العجائب ربه، فكذبه من أهل مكة من كذبه، وصدقه من صدقه، فعند ذلك انقض نجم من السماء، فقال النبي ﷺ: «في دار من وقع هذا النجم، فهو خليفتي من بعدي»، قال: فطلبوا ذلك النجم، فوجدوه في دار علي بن ابي طالب، فقال اهل مكة: ضل محمد وغوى وهوى إلى أهل بيته، ومايل إلى ابن عمه علي بن ابي طالب، فعند ذلك نزلت هذه السورة»: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۴ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ۝۵﴾ [النجم: ۱-۵].

«چون نبی ﷺ به آسمان هفتم عروج کرد و برده شد، و خداوند در همه آسمانها چیزهای عجیب و شگفت آوری به او نشان داد، صبح آن شب - شب معراج - از عجایب پروردگارش که دیده بود برای مردم سخن گفت، پس کسانی از اهل مکه که او را تکذیب کرده بودند تکذیب نمودند، و کسانی که او را قبلاً تصدیق کرده بودند تصدیق نمودند، در این هنگام ستاره‌ای از آسمان فرود آمد، پیامبر ﷺ فرمود: «این ستاره در خانه هر کس بیفتد، پس او خلیفه و جانشین من است» ابن عباس می‌گوید: دنبال آن ستاره را گرفتند، آن را در خانه علی یافتند، پس اهل مکه گفتند: محمد گمراه و منحرف شده است و به اهل بیتش میل دارد، و به پسر عمویش علی بن ابی طالب تمایل دارد. در این هنگام این سوره نازل گردید: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲ وَمَا يَنْطِقُ

عَنِ الْهُوَيِّ ﴿٣﴾ إِنَّهُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿٥﴾ [النجم: ۱-۵].
 «سوکند به ستاره چون فرود افتد* (که) یار شما (محمد ﷺ) گمراه نشده و راه را
 گم نکرده است* و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید* این نیست جز آنچه به او
 وحی می‌شود (و بجز وحی چیزی نمی‌گوید) * (فرشته) بس نیرومند (جبرئیل) او
 را تعلیم داده است».

می‌گویم: این حدیث جعلی و موضوعی است، و در اسناد آن چندین علت
 وجود دارد:

علت اول: ابوصالح است، وی: باذام مولی ام هانی می‌باشد؛ حافظ ابن
 حجر در مورد او می‌گوید: «ضعیف و مدلس است»^(۱)، او از ابن عباس سماع
 نکرده است. ابن حبان در مورد او می‌گوید: «از ابن عباس حدیث روایت
 می‌کند اما از او نشنیده است»^(۲).

علت دوم: محمد بن سائب کلبی است، حافظ ابن حجر در مورد او
 می‌گوید: «متهم به کذب و دروغ است، و به رافضی بودن نیز متهم
 است»^(۳).

علت سوم: محمد بن مروان می‌باشد که در آن زمان کوچک بوده و
 حدیث او بی‌اعتبار و متروک است؛ و حافظ ابن حجر در مورد او می‌گوید:
 «متهم به دروغ‌گویی می‌باشد»^(۴).

علت چهارم: مسیب بن واضع است، وی اشتباهات زیاد داشته است^(۵).

۱- التقریب: (شماره: ۶۳۹).

۲- المجروحین: (۱/ ۱۸۵).

۳- التقریب: (رقم: ۵۹۳۸).

۴- التقریب: (رقم: ۶۳۲۴).

۵- لسان المیزان: (۴۰/۶).

علت پنجم: عبدالله بن منیر دامغانی است، او را نشناختم و شناخته شده نیست.

علت ششم: محمد بن جعفر بن علی بن احمد بن محمد بن أحنف بن قیس تمیمی است، وی متهم است، احادیثی را روایت کرده که همه نامشروع و ناپسند و جعلی و ساختگی است، اما اسناد آن‌ها صحیح می‌باشد. و به همین خاطر آشکارترین سخن را درباره او حافظ علی بن محمد میدانی گفته: «او حدیث‌ها را جعل می‌نماید و به نام ائمه پخش می‌کند»^(۱).

علت هفتم: احمد بن حسین معروف به اَبی حنّاء است، در بعضی از نسخه‌های (کتاب الموضوعات) به جای احمد، محمد نوشته شده است، و تا کنون به شرح حال احمد بن حسین معروف به اَبی حنّاء دست نیافته‌ام، فقط حافظ ابن حجر در شرح حال محمد بن جعفر تمیمی از او نام برده است، و فقط او از وی روایت می‌کند.

و حافظ جوزقانی در مورد این حدیث می‌گوید: «این حدیث باطل است، و در سندش پیچیدگی‌ها و تیرگی‌هایی وجود دارد».

ابن جوزی می‌گوید: «هیچ شک و تردیدی در موضوع و ساختگی بودن این حدیث وجود ندارد، و چه ساده اندیش بوده کسی که این روایت را وضع کرده و چقدر معنی و مفهوم این روایت از درک به دور است. و تعجب از کسی است که از ساختگی و موضوع بودن این حدیث خود را به غفلت می‌زند، چگونه به عقل برابر می‌آید که ستاره‌ای در خانه‌ای فرود آید و بیفتد، و ثابت بماند تا دیده شود؟! و یکی از کودنی‌های او این است که این حدیث ساختگی را به ابن عباس نسبت داده است، در حالی که ابن عباس در زمان

معراج دو ساله بوده است، پس چگونه شاهد این حالت بوده و آن را روایت کرده است؟!»^(۱).

حافظ ذهبی در (تلخیص الموضوعات) در باره این حدیث می‌گوید: «چنانکه می‌بینی این حدیث از سست‌ترین احادیث موضوعی است»^(۲).

و شوکانی می‌گوید: «در اسناد این حدیث سه نفر کذاب وجود دارد، و بدون شک این حدیث موضوعی است»^(۳).

وضع این حدیث از خلال این وجوه نیز روشن می‌گردد^(۴):

وجه اول: عدم صحت سند به پیامبر ﷺ.

وجه دوم: از آنچه که به ساختگی و دروغ بودن این حدیث دلالت می‌کند. این است که ابن عباس شاهد این داستان بوده است، آنجا که می‌گوید: «با جمعی از جوانان بنی هاشم نزد پیامبر ﷺ نشسته بودم، ناگهان ستاره‌ای فرود آمد»، و معلوم و معین است که ابن عباس بعد از نزول این سوره (نجم) به دنیا آمده است، چون سوره نجم از نظر نزول از سوره‌های اولیه قرآن است، و ابن عباس رضی الله عنه در زمان هجرت نبی ﷺ تقریباً ۵ ساله بوده است.

وجه سوم: این که علی بن ابی طالب (در هنگام نزول سوره نجم کوچک بوده است، و نزول این سوره در اوایل اسلام بوده است، و احکام شرعی

۱- الموضوعات: (۲/ ۱۴۵ - ۱۴۶).

۲- (ص ۱۲۴).

۳- الفوائد المجموعه (ص: ۳۶۹).

۴- بسیاری از این صورت‌ها را از کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه گرفته‌ام که در بررسی این حدیث در کتاب محکم و استوار به نام (منهاج السنة) (۷/ ۶۰ - ۶۸) همراه با کمی از کلام خودم.

مانند فرائض و غیر آن بعداً مشروع گردیده است، اگر این وصیت پیامبر در مورد علی راست بود، مناسب این بود که در آخر کار باشد نه در اول اسلام. وجه چهارم: هیچ یک از مفسرین تا کنون اقرار به اتفاق علما به تفسیر آیات سوره نجم به شیوه‌ای که در روایت آمده نکرده اند، یعنی به ستاره‌ای که سوگند خورده شده همان ستاره‌ای است که در خانه علی فرود آمده است.

وجه پنجم: جاعل این حدیث ندانسته که این ستاره در مکه فرود آمده است نه در مدینه، اگر این مسأله شناخته شده بود، افراد مورد اعتماد بسیاری آن را نقل می‌نمودند، پس چگونه است که فقط از طریق دروغگویان و جعل‌کنندگان و هلاک شده‌گان روایت شده است؟!.

وجه ششم: در فرود آمدن ستاره به خانه علی بن ابی طالب رضی الله عنه هیچ فضیلت و کرامتی برای علی وجود ندارد، چرا که یکی از وظیفه ستاره‌ها این است که شیاطین را برانند، و هیچ گاه به زمین نمی‌رسند، و اگر فرض شود به خانه علی (رسیده باشد، این برای او منقبت و سرافرازی نیست، بلکه این باعث طعن در او می‌باشد، چقدر واضح (سازنده) این حدیث بی‌شرم و بی‌حیا و گستاخ بوده که با جرأت چنین دروغی را گفته است.

و هم چنین می‌گوییم: این حدیث ناقض و باطل کننده حدیث سلمان فارسی رضی الله عنه است که قبلاً بیان شد، پس حدیث سلمان رضی الله عنه همان است که عقیلی با سند خود از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده که سلمان رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال کرد و گفت: یا رسول الله! إن الله لم یبعث نبیاً إلا له من ینی من بعده، فهل بین لك؟ فقال: «لا»، ثم سأله بعد ذلك؟ فقال: «نعم، علی بن ابی طالب». «یا رسول الله! خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر این که کسی را که بعد از او جانشینش می‌شود، برای آن پیامبر بیان کرده است، آیا خداوند به تو بیان نموده که چه کسی بعد از تو جانشینت خواهد شد؟ پیامبر فرمود: «خیر».

سپس بعد از آن دوباره از او پرسیدم پس فرمود: «علی بن ابی طالب». واضح و روشن است که سلمان فارسی رضی الله عنه پیامبر را جز در مدینه ندیده است، پس حدیث سلمان بعد از حدیث ابن عباس می باشد که در مکه و قبل از هجرت بوده است. پس چگونه درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمان گفته باشد خداوند جانشینش را برای او بیان نکرده است، با وجود این که در حدیث ابن عباس بیان کرده که چه کسی بعد از او جانشینش خواهد شد، و این حدیث قبل از حدیث سلمان می باشد؟!، لیکن می گویم: نفرین خداوند بر کسی باد که این احادیث دروغین را جعل کرده است.

حدیث دوم

این حدیث از دو طریق روایت شده است.

طریق اول: عکرمه از ابن عباس رضی الله عنهما.

خطیب بغدادی در (تاریخش)^(۱)، و ابن عساکر از طریق وی در (تاریخش)^(۲)، و ابن الجوزی در (الموضوعات)^(۳) از محمد بن مظفر روایت کرده اند که گفته: عبدالجبار بن احمد بن عبدالله سمسار - در بغداد - برای ما روایت کرد و گفت: علی بن مثنی الطَّهَوِی برای ما روایت کرد و گفت: زید بن حباب برای ما روایت کرد و گفت: عبدالله بن لهیعه برای ما روایت کرد و گفت: جعفر بن ربیع از عکرمه، از ابن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرد که گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما فی القیامة راکب غیرنا نحن أربعة» فقام إلیه عمه العباس بن عبد المطلب فقال ومن هم یا رسول الله؟ قال: «أما أنا

۱- (۱۱۲/۱۱).

۲- (۳۲۶/۴۲-۳۲۷).

۳- (۱۷۸/۲).

فعلی البراق، وجهها کوجه الإنسان، وخذها کخذ الفرس، وعرفها من لؤلؤ ممشوط، وأذناها زبرجدتان خضراوان، وعیناها مثل کوکب الزهرة؛ توقدان مثل النجمین المضيئین، لها شعاع مثل شعاع الشمس، بلقاء محجلة، تضئ مرة، وتنمی أخرى، يتحدر من خدها مثل الجمان، مضطربة فی الخلق أذنها، ذنبها ذنب البقرة، طويلة الیدين والرجلین، أظلافها كأظلاف البقر من زبرجد أخضر، تجد فی مسیرها، ممرها كالريح، وهي مثل السحابة، لها نفس كنفس الآدمیین، تسمع الكلام وتفهمه، وهي فوق الحمار ودون البغل»، قال العباس: ومن یا رسول الله؟ قال: «وأخي صالح علی ناقة الله وسقياها، التي عقرها قومه» قال العباس: ومن یا رسول الله؟ قال: «وعمي حمزة بن عبد المطلب، أسد الله، وأسد رسوله، سيد الشهداء علی ناقتي العضاء» قال العباس: ومن یا رسول الله؟ قال: «وأخي علي علی ناقة من نوق الجنة، زمامها من لؤلؤ رطب علیها محمل من یاقوت أحمر، قضبانها من الدر الأبيض علی رأسها تاج من نور، لذلك التاج سبعون ركنًا، ما من ركن إلا وفيها یاقوتة حمراء، تضئ للراكب المحدث، علیه حلتان خضراوان، وبیده لواء الحمد، وهو ینادي: أشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمدا رسول الله. فیقول الخلائق: ما هذا إلا نبی مرسل، أو ملك مقرب، أو حامل عرش. فینادي مناد من بطنان العرش: ما هذا ملك مقرب، ولا نبی مرسل، ولا حامل عرش. هذا علي بن أبي طالب وصي رسول رب العالمین، وإمام المتقین، وقائد الغر المحجلین». «در روز قیامت غیر از ما چهار نفر هیچ کس دیگر سواره نیست»، عمویش عباس بن عبدالمطلب از جایش برخاست و به سویش رفت و گفت: ای رسول خدا! آن‌ها چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: «اما من سوار بر براق هستم، صورت براق مانند صورت انسان است، گونه‌اش مانند گونه اسب است؛ و یالش از مروارید بافته است، و

دو گوشش مانند دو یاقوت سبز رنگ است، و دو چشمش مانند ستاره زهره است که مانند دو ستاره می درخشند، و بدنش را شعاعی هست مانند شعاع خورشید تابان، دست و پایش سیاه و سفید است که نورانی هستند، یک مرتبه بلند می شوند و یک مرتبه کوتاه می گردند، و از سینه او به جای عرق، مروارید غلطان جاری است، گوش هایش پیوسته در حرکت است، کمترین دُم آن مانند دُم گاو می باشد، و دست و پای درازی دارد، سُم هایش مانند سُم گاو و از زبرجد^(۱) سبز هستند، مسافت و مسیر خود را مانند باد طی می کند، و مانند یک پاره ابر می باشد، و مانند انسان روح و روان دارد، کلام و سخن را می شنود و می فهمد، از الأَغ بزرگ تر و از اُسْتَر کوچکتر است». عباس گفت: دیگر چه کسی ای رسول خدا؟ پیامبر فرمود: «برادرم صالح سوار بر شتر خداوند است که آن را قومش پی کردند». عباس گفت: دیگر چه کسی ای رسول خدا؟ گفت: «و عمویم حمزه بن عبدالمطلب، شیر خدا و شیر رسول خدا، و سید شهدا، بر روی شتر من سوار است». عباس گفت: دیگر چه کسی ای رسول خدا؟ پیامبر گفت: «برادرم علی که سوار بر شتری از شترهای بهشت می باشد، افسار این شتر از مروارید نرم و نازک است، بر روی این شتر کجاوه ای از یاقوت سرخ می باشد، شمشیرش - یعنی شمشیر علی - از مروارید سفید است، بر سرش تاجی از نور است، و آن تاج ۷۰ جزء دارد، و در هر جزء آن یک یاقوت سرخ وجود دارد که مسیری طولانی را برای سواره روشن می سازد، و بر او دو حُله سبز پوشانده شده است، و به دستش پرچم حمد است، و فریاد میزند - اَشْهَد أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، پس خلائق می گویند: این پیامبری صاحب کتاب است، و یا فرشته مقرب می باشد، سپس ندا دهنده ای از درون عرش ندا می دهد: این نه فرشته مقرب است و نه نبی مرسل، و نه حامل عرش،

۱- «زبرجد سنگی است قیمتی که ترکیبش عبارت است از سیلیکات طبیعی منیزیم و آهن و جزو سنگ های خانواده بریده است». (مترجم)

این علی بن ابی طالب است، جانشین رسول رب العالمین، و امام متقین، و پیشوای پرهیزگاران و فرمانده رو سفیدهای روز قیامت».

خطیب بغدادی درباره این حدیث می‌گوید: «این حدیث را جز با این اسناد ننوشته‌ام، و حدیث ابن لهیعه از درجه اعتبار ساقط است».

می‌گویم: این حدیث موضوعی است، و چنان که حافظ ذهبی^(۱) گفته: ألقاظ آن زشت و مبتذل هستند، کسی که به جعل این حدیث متهم شده عبدالجبار بن احمد سمسار است.

حافظ ذهبی می‌گوید: «این حدیث از علی بن مثنیٰ طُهوری روایت شده، که در فضائل علی خبرهای جعلی داده است»، سپس این حدیث را ذکر کرده است.

و اما این که خطیب بغدادی این حدیث را به علی بن لهیعه نسبت داده، و او را متهم به وضع این روایت نموده است، ابن جوزی نیز همانند این را گفته است، حال آن که این گفته از سوی آن دو شایسته نیست، و خصوصاً که در اینجا کسی هست که از او - ابن لهیعه - سزاوارتر می‌باشد، و برای همین حافظ ابن حجر کلام بغدادی را اصلاح کرده و به دنبال گفته است: «ابن لهیعه با وجود ضعفش از ساختن این خبر برئ است، و اگر سوگند داده شوم، در بین رکن و مقام سوگند یاد می‌کنم که این حدیث را هرگز او روایت نکرده است»^(۲).

یعنی: به نام او ساخته شده، و این چیزی است که حافظ ذهبی در (تلخیص الموضوعات) بدان اشاره کرده است، و بعد از این که ذکر می‌نماید این خبری رکیک و زشت و دروغ است، می‌گوید: «حدیثی که ابن جوزی به

۱- تلخیص الموضوعات: (ص ۱۳۲).

۲- اللسان: (۳/۳۸۷).

آن تمسک جسته، غیر از حدیث ابن لهیعه است؛ و به گمان من این حدیث بعد از ابن حباب ساخته شده است»^(۱).

طریق دوم: سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما

خوارزمی در (المناقب^(۲))، و حافظ ابن عساکر در (تاریخش)^(۳) - لفظ از ابن عساکر است - از ابو عباس ابن عقده روایت کرده‌اند که گفته: محمد بن احمد بن حسن (یعنی قَطْوَانی) برای ما روایت کرد و گفت: خزیمه بن ماهان مروزی برای ما روایت کرد و گفت: عیسی بن یونس از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس برای ما روایت کرد که گفته: رسول خدا ﷺ فرمودند: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَتٌ مَا فِيهِ رَاكِبٌ إِلَّا نَحْنُ أَرْبَعَةٌ»، فقال له العباس بن عبد المطلب عمه فداك أبي وأمي، ومن هؤلاء الأربعة؟ قال: «أنا على البراق، أخي صالح على ناقة الله التي عقرها قومه، وعمي حمزة أسد الله وأسد رسوله على ناقتي العضاء، وأخي علي بن أبي طالب على ناقة من نوق الجنة، مدبجة الجنين، عليه حلتان خضراوان من كسوة الرحمن، على رأسه تاج من نور، لذلك التاج سبعون ركنا، على كل ركن ياقوتة حمراء تضيء للراكب مسيرة ثلاثة أيام، ويبيده لواء الحمد ينادي: لا إله إلا الله محمد رسول الله، فيقول الخلائق من هذا، ملك مقرب، أو نبي مرسل، أو حامل عرش فينادي مناد من بطن العرش ليس بملك مقرب، ولا نبي مرسل، ولا حامل عرش، هذا علي بن أبي طالب وصي رسول رب العالمين، وأمير المؤمنين، وقائد الغر المحجلين في جنات النعيم». «در روز قیامت بر مردم زمانی می آید که

۱- تلخیص الموضوعات (ص ۱۳۲).

۲- (ص: ۳۵۹) (شماره: ۳۷۲).

۳- (۳۲۶/۴۲).

در آن وقت هیچ سواره‌ای به جز ما چهار نفر نیست»، عمویش عباس بن عبدالمطلب به آن حضرت گفت: پدر و مادرم فدایت باد، آن چهار نفر کیستند؟ پیامبر فرمود: «من سوار بر براق هستم، و برادرم صالح سوار بر شتر الله است که قومش آن را پی کردند، و عمویم حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا سوار بر شتر من، عضباء است، و برادرم علی بن ابی طالب سوار بر شتری از شترهای بهشت است، - علی - به نیکویی زینت شده است، و بر او دو حُلّه سبز رنگ از پوشش رحمن انداخته شده است، بر روی سرش یک تاج از نور قرار دارد، و آن تاج ۷۰ رکن دارد، و بر هر رکن یک یاقوت سرخ قرار دارد، که مسیر ۳ روزه راه را برای سواره روشن می‌کند، و در دستش پرچم حمد است و ندا می‌کند و می‌گوید: لا إله إلا الله محمد رسول الله؛ مخلوقات خدا می‌گویند: این کیست؟ فرشته مقرب است، یا پیامبر مرسل، و یا حامل عرش؟ پس ندا دهنده‌ای از درون عرش فریاد می‌زند و می‌گوید: نه فرشته مقرب است، و نه پیامبر صاحب کتاب، و نه حامل عرش، این علی بن ابی طالب است، جانشین رسول مسلمانان، و امیرالمومنین، و پیشوای روسفیدان در بهشت جاوید و صاحب نعمت».

حافظ ابن عساکر می‌گوید: «در اسناد این حدیث به جز یک نفر بقیه همه شیعه هستند».

می‌گویم: در اسناد این حدیث سه علت وجود دارد:

علت اول: تدلیس اعمش.

علت دوم و سوم: خزیمه بن ماهان مروزی، و محمد بن احمد بن الحسن قطوانی است، حافظ ذهبی در شرح حال خزیمه بن ماهان مروزی می‌گوید: «وی خبری موضوعی آورده است، نمی‌دانم این آفت از سوی او است یا از

کسی که از او روایت می‌نماید»^(۱)، یعنی: از سوی قَطَوَانی؛ سپس خبر را ذکر می‌نماید، که همین حدیث است.

۱- میزان الأعتدال: (۶۵۲/۱)، التوضیح المشتبه، لابن ناصرالدین الدمشقی: (۲۳۵/۷).

ششم: مسند عبدالله بن مسعود رضی الله عنه

در این مسند یک حدیث - در این باره - وجود دارد:

ابن المغازلی در (مناقب علی) ^(۱) آورده و گفته: ابو احمد حسن بن احمد موسی غندجانی برای ما خبر داد و گفت: ابو الفتح هلال ابو محمد الحفار برای ما خبر داد و گفت: اسماعیل بن علی بن رزین برای ما روایت کرد و گفت: پدرم و اسحاق بن ابراهیم دبری برایم روایت کردند و گفتند: عبدالرزاق برای ما روایت کرد و گفت: پدرم از مینا مولی ^(۲) عبدالرحمن بن عوف، از عبدالله بن مسعود برایم روایت کرد که گفته: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أنا دعوة أبي إبراهيم»، قلنا: يا رسول الله وكيف صرت دعوة أبيك إبراهيم؟ قال: «أوحى الله صلی الله علیه و آله إلي إبراهيم: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ [البقرة: ۱۲۴] فاستخف إبراهيم الفرح، قال: يا رب، ومن ذريتي أئمة مثلي، فأوحى الله إليه أن يا إبراهيم إني لا أعطيك عهداً لا أفي لك به، قال: يا رب ما العهد الذي لا تفي لي به؟ قال: أعطيك لظالم من ذريتك، قال إبراهيم عندها: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ ^(۳) رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ صلی الله علیه و آله قال النبي صلی الله علیه و آله: «فانتهت الدعوة إليّ وإلى علي لم يسجد أحد منا لصنم قط،

۱- (شماره: ۳۲۲).

۲- (این کلمه با معنای گوناگون آمده است مثلاً - مالک - سید - آقا - بنده - آزادکننده بنده - بنده آزاد شده - ولی نعمت داده شده - دوست و مهمان و شریک - بن - بن عمو - داماد - نزدیک ... اما معمولاً در چنین مواردی معنای بنده از آن أخذ می کنند). (مترجم)

فَاتخِذْنِي اللَّهُ نَبِيًّا وَاتَّخِذْ عَلِيًّا وَصِيًّا». «من همان استجابت دعای پدرم ابراهیم هستم»، گفتیم: ای رسول خدا! چگونه استجابت دعای پدرت ابراهیم می باشی؟ گفت: «خداوند ﷺ به ابراهیم وحی نمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ [بقره: ۱۲۴]. «تو را رهبر و پیشوای مردم خواهم کرد».

(پس ابراهیم شاد و مسرور شد و گفت: ای خدای من! در نسل و فرزندانم پیشوایانی مثل من قرار بده. پس خداوند به ابراهیم وحی کرد که ای ابراهیم! من با تو عهد و پیمانی نمی بندم که به آن وفا نکنم. ابراهیم گفت: خدای من! این چه عهد و میثاقی است که به آن، به من وفا نمی کنی؟ خداوند فرمود: به نسل و فرزندان ظالمت بدهم. در این هنگام ابراهیم گفت: ﴿وَأَجُنَّبُنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ ﴿۳۵﴾. «خدایا من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگهدار، پروردگارا! این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته اند».

پیامبر ﷺ گفت: «پس دعوت به من و به علی به پایان رسید، هیچ کدام از ما هرگز به بتی سجده نکردیم، پس خداوند من را پیامبر و علی را جانشین من قرار داد».

می گویم: در اسناد این حدیث میناء بن ابی میناء خزاز، مولی عبدالرحمن بن عوف وجود دارد، حافظ ابن حجر درباره او می گوید «متروک است، و متهم به رافضی گری می باشد، و ابو حاتم او را تکذیب کرده است، و اما حاکم دچار وهم شده و او را صحابی پیامبر گفته است. و الله اعلم»^(۱).

و از آنچه که دلالت بر خطای حاکم رحمته می کند، این است که امام بخاری رحمته در (التاریخ الکبیر)، در شرح حال همین میناء آورده است، و

می‌گوید: «احمد از عبدالرزاق روایت کرد که گفته: پدرم به من خبر داد و گفت: مینا برای ما روایت کرد و گفت: سوره بقره و آل عمران را از ابوهریره یاد گرفتم، و زمانی به سن بلوغ رسیدم که برای عثمان بیعت گرفته می‌شد»^(۱).

پس این واضح است که میناء پیامبر ﷺ را ندیده است. [پس وی صحابی نیست].

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته در جواب این حدیث، بعد از ذکر صحیح نبودن این حدیث، و بعد از آنکه گفته این حدیث به اجماع علمای علم حدیث دروغ و جعلی است، در وجه سوم می‌گوید:

وجه سوم: همانا قول وی: «انتهت الدّعوة إلینا»، سخنی است که به هیچ وجه درست نیست به پیامبر ﷺ نسبت داده شود، چون اگر اراده این بوده که این دعوت به کسانی که قبل از ما وجود داشته‌اند نرسیده، این غیر ممکن است، چون پیامبرانی که از نسل ابراهیم علیه السلام بودند در این دعوت داخل می‌باشند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۗ وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿۷۲﴾
وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ
الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾ [الأنبياء: ۷۲-۷۳].

«و اسحاق، و افزون (بر اونو‌هاش) یعقوب را به او بخشیدیم، و همه‌ی آنان را شایسته قرار دادیم * و (نیز) آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان

ما (مردم را) هدایت می‌کردند، و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم....»
و هم چنین می‌فرماید:

﴿وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الإسراء: ۲].
«و (ما) به موسی کتاب (تورات) دادیم، و آن را (مایه‌ی) هدایت برای بنی اسرائیل گرداندیم....»
و خداوند متعال در باره بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ [السجدة: ۲۴].
«و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، چون شکیبایی ورزیدند، و به آیات ما یقین داشتند».
و نیز فرموده است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ ﴿ [القصص: ۵-۶].
«و می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت گذاریم و آنان را پیشوایان سازیم، و آنان را وارثان (زمین) قرار دهیم. * و آن‌ها را در زمین تمکن (و حکومت) دهیم....».

این‌ها چند نصوص در قرآن بود که خداوند پیشوایانی از نسل ابراهیم عليه السلام را قبل از امت ما قرار داده است.

و اگر اراده این باشد که: دعوت به ما پایان یافته: و بعد از ما امامی نیست، لازم است که حسن و حسین و دیگران بعد از رسول الله و علی امام نباشند، و این به اجماع باطل است، سپس دلیل آورده که هرگز به بتی

سجده نکرده است، حال آنکه این علت در سایر مسلمین بعد از ایشان موجود است.

وجه چهارم: این که شخصی که برای هیچ بُتی سجده نکرده فضیلتی است که در آن همه کسانی که بر اسلام به دنیا آمدند با یکدیگر شریک می‌باشند، با این وجود سابقین اولین از ایشان افضل‌ترند. پس چگونه مفضول مستحق این مرتبه می‌گردد اما فاضل نمی‌تواند چنین مرتبه‌ای داشته باشد؟

وجه پنجم: این که اگر گفته شود: امام علی برای هیچ بُتی سجده نکرد، برای این که قبل از بلوغ مسلمان شد، و بعد از این که مسلمان شد نیز برای هیچ بُتی سجده نکرد، پس هر مسلمانی چنان است و کودک قبل از بلوغ غیر مکلف است.

و اگر گفته شود: وی قبل از مسلمان شدنش بتی را سجده نکرده است، این نفی غیر معلوم است، و گوینده‌اش نیز بدان اطمینان ندارد.

گفته شده: هر کسی که کافر نشده باشد، یا گناه کبیره‌ای مرتکب نشده باشد، برتر از کسانی نیستند که کافر شده و گناه کبیره مرتکب گردیده و بعد توبه کرده‌اند، بلکه گاهی توبه‌کننده از کفر و فسق برتر از کسی است که کافر نشده و فسق نکرده است، چنانکه قرآن مجید بر این دلالت دارد، زیرا خدای تعالی کسانی را که قبل از فتح انفاق کردند و در راه خدا جهاد کردند، بر کسانی که بعد از فتح انفاق کردند و جهاد نمودند برتری داده است، همه این‌ها بعد از کفر ایمان آوردند، اما در میان کسانی که بعد از فتح مکه انفاق می‌کردند کسانی وجود داشت که بر اسلام به دنیا آمده بود، و سابقین اولین را بر تابعین که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند برتری داده است، این‌ها بعد از کفر ایمان آوردند، و اکثر تابعین در اسلام متولد شدند.

و خداوند در قرآن ذکر نموده که لوط علیه السلام به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد، و خداوند او را به پیامبری مبعوث کرد، و شعیب علیه السلام گفت:

﴿قَدْ أَفْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّيْنَا اللَّهَ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا﴾
[الأعراف: ۸۹].

«اگر ما به آیین شما باز گردیم، بعد از آنکه الله ما را از آن نجات داد، بتحقیق بر الله دروغ بسته ایم، و شایسته‌ی ما نیست که به آن باز گردیم، مگر آنکه الله، پروردگار ما بخواهد».

و هم چنین خدایتعالی فرموده:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ [ابراهیم: ۱۳].

«و کسانی که کافر شدند به پیامبران‌شان گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، یا این که به آیین ما باز گردید».

و به تحقیق خداوند از برادران یوسف علیه السلام از کارهایی که با او کردند خبر می‌دهد، سپس بعد از توبه آن‌ها را آگاه می‌سازد، آن‌ها نوادگان کسانی بودند که به الله متعال در سوره بقره و آل عمران و نساء به ما دستور می‌دهد به آنچه که به آن‌ها نازل شده ایمان بیاوریم، و هر گاه در میان آن‌ها کسانی پیغمبر می‌شد، پس می‌دانستند که پیامبران از غیر خود برترند^(۱) ..) تا آخر آنچه که او صلی الله علیه و آله می‌گوید.

هفتم: مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه

در این مسند حدیث از دو طریق روایت شده است:

طریق اول: عبدالله بن عباس از علی رضی الله عنه

ابن جریر طبری در (تفسیرش) و در (تاریخش)^(۱) - و در این دو داستانی است - و در (تهذیب الآثار)^(۲) - مختصراً و لفظاً از آن است - و ابن عساکر در (تاریخش)^(۳)، و طحاوی در (معانی الآثار)^(۴) از محمد بن اسحاق، از عبدالغفار بن قاسم، از منهل بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، از عبدالله بن عباس، از علی بن ابی طالب روایت می‌کنند که گفته: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «یابنی عبدالمطلب، إني قد جئتكم بخیر الدنیا والآخرة، وقد أمرني الله تعالى أن أدعوكم إليه، فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر، علی أن یكون أخي ووصیي و خلیفتي فیکم؟»، قال: فأحجم القوم عنها جميعاً، وقال علی: أنا یابنی الله أكون وزیرك، فأخذ برقبتي، وقال: «إنّ هذا أخي ووصیي و خلیفتي فیکم فاسمعوا له واطیعوا». «ای فرزندان عبدالمطلب! من با خیر دنیا و آخرت به‌سوی شما آمده‌ام، و خداوند به من دستور داده شما را به‌سوی او دعوت کنم، پس کدام یک از شما در این امر به من کمک می‌کند تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟». علی

۱- (۵۴۲/۱).

۲- در مسند علی (ص ۶۲-۶۳).

۳- (۴۸/۴۲).

۴- (۲۸۴/۳) (۳۸۷/۴).

می‌گوید: همه کسانی که در آنجا حاضر بودند از این کار امتناع ورزیدند، و من گفتم: ای پیامبر خدا! من تو را در این کار کمک و یاری می‌نمایم. پس گردن من را گرفت و فرمود: «این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، به حرف‌هایش گوش کنید و از او اطاعت نمائید».

حافظ ابن کثیر در تفسیرش بعد از آنکه روایت ابن جریر طبری را ذکر کرده می‌گوید: «با این سیاق (لفظ) فقط عبدالغفار بن قاسم ابی مریم روایت کرده است، وی متروک و دروغگو و شیعه است، ابن مدینی و دیگران او را به جعل حدیث متهم کرده‌اند، و امامان حدیث رحمهم الله او را ضعیف شمرده‌اند»^(۱).

بزار در (مسندش)^(۲) این را روایت کرده و گفته: علی بن حرب کندی برای ما روایت کرد و گفت: اسحاق بن ابراهیم داماد سلمه بن فضل، از سلمه بن فضل، از ابن اسحاق، از عبدالغفار بن قاسم، از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث، از ابن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرد که علی گفته: هنگامیکه این آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^(۳) «و خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود «یا علی اصنع رجل شاة بصاع من طعام، واجمع لي بني هاشم»، - وهم يومئذ أربعون رجلاً أو أربعون غير رجل - ، قال: فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله بالطعام، فوضعه بينهم، فأكلوا حتى شبعوا، وإن منهم لمن يأكل الجذعة بإدامها، ثم تناول القدر فشربوا منه، حتى رووا - يعني من اللبن - فقال بعضهم ما رأينا كالسحر - يرون أنه أبو لهب الذي قال - ، فقال: «يا علي اصنع رجل شاة بصاع من طعام، واعدد قعباً من لبن»، قال: ففعلت

۱- (۱۷۰/۶) زیر آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴].

۲- همانطور که در کشف الأستار آمده: (۱۳۷/۳-۱۳۸).

فأكلوا كما أكلوا في اليوم الأول، وشربوا كما شربوا في المرة الأولى، وفضل كما فضل في المرة الأولى، فقال: ما رأينا كالיום في السحر، فقال: «يا علي، اصنع رجل شاة بصاع من طعام، واعدد قعباً من لبن»، ففعلت، فقال: «يا علي، أجمع لي بني هاشم»، فجمعتهم، فأكلوا وشربوا، فبدرهم رسول الله ﷺ، فقال: «أيكم يقضي عني ديني؟»، قال: فسكت وسكت القوم، فأعاد رسول الله ﷺ المنطق، فقلت أنا يا رسول الله! فقال: «أنت يا علي أنت يا علي». «اي علی! با یک پای گوسفند و یک مد طعام، غذایی درست کن، و بنی هاشم را برایم جمع کن»، - بنی هاشم در آن روز چهل نفر یا سی و نه نفر بودند - علی گفت: رسول خدا ﷺ آن‌ها را برای غذا خوردن دعوت کرد، پس سفره را برای آن‌ها پهن کرد و غذا را آورد، آن‌ها غذا خوردند تا سیر شدند، در بین آنان کسانی بودند که هر یک نفرشان به تنهایی، یک بره را با خورش آن می‌خورد، سپس کاسه شیر را گرفتند و از آن نوشیدند تا سیراب شدند، یعنی از شیر سیراب شدند، یکی از آن‌ها گفت: آنچه که دیدیم مانند سحر بود. - گویا این را ابولهب گفت - (روز بعد) پیامبر فرمود «یا علی! با یک پای گوسفند و یک مد طعام، غذایی درست کن، و کاسه‌ای از شیر نیز آماده کن»، علی گفت: این کار را کردم، پس آنان مانند روز گذشته خوردند، و همانند مرتبه اول نوشیدند، و چنانکه در مرتبه اول غذا و شیر اضافه ماند، این دفعه هم اضافه ماند، پس باز هم گفت: آنچه امروز دیدیم مانند سحر بود. (روز بعد نیز رسول خدا ﷺ) گفت: «با یک پای گوسفند و یک مد طعام، غذایی درست کن، و کاسه‌ای از شیر نیز آماده کن»، پس این کار را کردم، آن حضرت ﷺ گفت: «ای علی! بنی هاشم را برایم گرد آور». من هم بنی هاشم را جمع کردم، پس خوردند و نوشیدند، رسول خدا ﷺ با شتاب روی به سوی آن‌ها نمود و گفت: «کدام یک از شما دین من را یاری می‌کند؟»، علی گفت: من ساکت بود و آنان نیز ساکت بودند، پس

رسول الله ﷺ گفته خود را تکرار نمودند، من گفتم: من ای رسول خدا، آن حضرت ﷺ فرمود: «تو ای علی، تو ای علی».

بزار می گوید: «به اسناد این روایت آگاه نیستم که آیا متصل است یا خیر، به جز از طریق حدیث سلمه از ابن اسحاق».

می گویم: در اسناد این حدیث یک کذاب شیعی به نام عبدالغفار بن قاسم وجود دارد. چنانکه حافظ ابن کثیر گفته و قبلا بیان شد: «سلمه بن فضل ضعیف است»^(۱).

طریق دوم: عباد بن عبدالله از علی ﷺ

ابن عساکر در (تاریخ دمشق)^(۲) روایت کرده که: ابوالبرکات عمر بن ابراهیم زیدی علوی - در کوفه - برای ما خبر داد و گفت: ابو الفرج محمد بن احمد بن علان الشاهد به ما خبر داد و گفت: محمد بن جعفر بن محمد بن حسین به ما خبر داد و گفت: ابو عبدالله محمد بن قاسم بن زکریا محاربی به ما خبر داد و گفت: عباد بن یعقوب به ما خبر داد و گفت: عبدالله بن عبدالقدوس از اعمش، از منهال بن عمرو، از عباد بن عبدالله، از علی بن ابی طالب برای ما خبر داد که گفته: چون آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ «و خویشاوندان نزدیک را هشدار بده» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود: «یا علی! با یک پای گوسفند و یک مد طعام، غذایی درست کن، و کاسه‌ای از شیر نیز آماده کن»، - و آن کاسه به اندازه‌ای بود که یک نفر را سیراب می کرد -، علی ﷺ گفت: پس من هم انجام دادم. رسول خدا ﷺ به من گفت: «ای علی! بنی هاشم را برایم جمع کن»، - آن‌ها در آن وقت ۴۰ یا

۱- به سند بریده مراجعه کنید.

۲- (۴۸-۴۷/۴۲).

۳۹ نفر بودند، پس رسول خدا ﷺ بر غذا دعا خواند، و سپس آن را در بین ایشان قرار داد، بنابراین خوردند تا سیر شدند، در بین آنان کسانی بودند که هر یک نفرشان به تنهایی، یک بره را با خورش آن می خورد، سپس از کاسه شیر نوشیدند تا سیراب شدند، و هنوز بیشتر شیر در کاسه باقی مانده بود، پس یکی از آنان گفت: ما تا امروز چنین سحری را ندیدیم. - کسی که این حرف را زد ابولهب بود - (روز بعد رسول الله ﷺ) گفت: «یا علی! با یک پای گوسفند و یک مد طعام، غذایی درست کن، و کاسه‌ای از شیر نیز آماده کن»، علی رضی الله عنه گفت: پس این کار را کردم. و آنان را جمع نمودم، پس همانند مرتبه اول خوردند، و مانند دفعه اول نوشیدند، و مانند دفعه اول این دفعه هم غذا و شیر باقی ماند، پس یکی از آن‌ها گفت: ما تا امروز چنین سحری را ندیدیم. (روز بعد رسول الله ﷺ) برای سومین مرتبه گفت: «یا علی! با یک پای گوسفند و یک مد طعام، غذایی درست کن، و کاسه‌ای از شیر نیز آماده کن»، من هم انجام دادم، پیامبر فرمود: بنی هاشم را جمع کن. پس آنان را جمع کردم، آنان خوردند و نوشیدند، پس رسول الله ﷺ پیش دستی کرد و شروع به حرف زدن نمود، و گفت: «کدام یک از شما از دین من حمایت می کند، تاخلیفه و وصی من بعد از من باشد؟». علی گفت: عباس ساکت بود، چون می‌ترسید این امر مالش را دربر گرفته و از بین ببرد، پس رسول الله ﷺ سخنانش را تکرار نمود، باز هم این جماعت ساکت ماندند، و عباس نیز از ترس این که همه مالش را دین رسول خدا فرا گیرد، ساکت ماند. آن حضرت برای سومین بار سخن خود را تکرار کرد. علی گفت: من در آن روز از همه کوچک‌تر بودم، من در آن روز دارای ساق‌های لاغر و چشمانی آب ریزنده، و شکمی بزرگ بودم، پس گفتم: من یا رسول الله!، پیامبر فرمود: «تو ای علی، تو ای علی».

می‌گوییم: در اسناد این حدیث سه علت وجود دارد:

علت اول: عباد بن عبدالله اسدی است، امام بخاری می‌گوید: (در مورد او نظر است)^(۱)، و این لفظ را غالباً نمی‌گوید مگر درباره کسی که متهم است، پس حال وی در نزد بخاری بدتر از ضعیف می‌باشد.

علت دوم: تدلیس اعمش می‌باشد^(۲).

علت سوم: محمد بن قاسم بن زکریا محاربی ابوعبدالله، معروف به سودانی است.

حمزه بن یوسف سهمی می‌گوید: از ابوالحسن بن سفیان بن حماد حافظ در کوفه، درباره محمد بن قاسم سودانی محاربی سوال کردم؟ وی گفت: «روایت‌های او اصل و اساسی ندارد، وی ایمان به رجعت دارد»، ابن سفیان درباره محمد بن قاسم سودانی می‌گوید: «به مجلس او رفتم در حالیکه حسین بن سعید کتاب نهی از حسین بن نصر بن مزاحم را می‌خواند، هنگامی که تمام شد آن را به من داد که بررسی کنم و ببینم، چون پشت آن را نگاه کردم، در آن نام جمعی بود که دو سال زودتر از آنکه آن حدیث را روایت کنند مرده بودند، ابن ابوالفتح هاشمی به من گفت: به من رسیده است، به وی گفتم، اسم تو بر روی آن برگه است؟ او گفت: ساکت باش، هنگامی که برگشتیم، گفت: این نوشته جعفر بن حارز است، آن

۱- التاریخ الکبیر: (۳۲/۶).

۲- در این حدیث اعمش از معاصر خود که او را ملاقات کرده است ولی از او سماع نکرده است، و روایتی کند که موهم سماع باشد یا از معاصر خود که او را ملاقات نکرده است طوری روایت کند که موهم سماع مستقیم باشد. یا اگر تدلیس در شیوخ باشد: عبارت است از روایتی که راوی (اعمش) آن شیخ خود را با او صافی بالاتر از اوصاف حقیقی آن وصف کند یا او را به کنیه‌ای غیر از کنیه واقعی نام ببرد. (مترجم)

را در سال ۸۶ از او شنیدم، و این نوشته سودانی نیست، و در این مورد از او چیزی شنیده نشده است»^(۱).

و هم‌چنین حمزه بن یوسف سهمی گفته: از ابو الحسن بن حماد حافظ قریشی در کوفه، درباره محمد بن قاسم بن زکریا محاربی سوال کردم؟ گفت: «او به چیزی نیست، وی به سودانی شناخته می‌شود، ابن عقده بر او حدیث گفته است، وی غالی است، و ذکر شده که وی فرزند غالی و غلو کننده داشته است که دستش را از آستین بیرون نمی‌آورده است، و می‌گفته: با این دست با امام مصافحه نمودم، تا این که ابن عمر علوی امیر کوفه او را از این کار نهی کرد»^(۲).

حافظ ذهبی در باره وی سخن گفته است^(۳)، و در مغنی گفته: «مشهور و ضعیف است، حتی درباره او گفته شده کذاب و دروغگو و معتقد به رجعت است».

برای این حدیث شاهی از مسند ابی رافع وجود دارد که به زودی خواهد آمد. و در آنجا کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه را در باره نقد این حدیث ملاحظه کن.

۱- سوالات حمزة السهمي: (رقم: ۳۸).

۲- سوالات حمزة السهمي: (رقم: ۶۹).

۳- الميزان: (۱۴/۴).

هشتم: مسند ابوذر غفاری رضی الله عنه

و در این مسند یک حدیث آمده است.

جورقانی در (الأباطیل و المناکیر)^(۱)، و ابن الجوزی در (الموضوعات)^(۲) از ابو محمد حسن بن محمد خلال روایت کرده‌اند که گفته: حسن بن احمد بن حرب برای ما روایت کرد و گفت: حسن بن محمد بن یحیی علوی برای ما روایت کرد و گفت: محمد بن اسحاق قرشی^(۳) برای ما روایت کرد و گفت: ابراهیم بن عبدالله برای ما روایت کرد و گفت: عبدالرزاق برای ما روایت کرد و گفت: معمر از محمد، از عبدالله بن صامت، از ابوذر برای ما خبر داد که گفته: شنیدم رسول الله ﷺ می‌فرمود: «کما أنا خاتم النبیین، كذلك علی وذریته یختمون الأوصیاء إلى یوم الدین». «همان طور که من خاتم پیامبران هستم، علی و فرزندان او تا روز قیامت خاتم اوصیا^(۴) می‌باشند».

می‌گویم: این حدیث دروغ است، و در اسناد آن دو علت وجود دارد:
علت اول: ابراهیم بن عبدالله است، وی همان ابراهیم بن عبدالله بن همام صنعانی است که از عمویش عبدالرزاق بن همام روایت می‌کند، ابراهیم بن

۱- (۲۷۹/۱ - ۲۸۰).

۲- (۱۵۱/۲).

۳- ظاهراً او محمد پسر اسحاق پسر عبدالله پسر ابراهیم پسر منصور ابو احمد نیشابوری یکی از استادهاى ابوبکر اسماعیلی، المعجم (۵۰۱/۱).

۴- اوصیاء جمع وصی: وصی کسی است که سفارش دیگری برای رسیدگی به کارهای پس از مرگ انسان بپذیرد. (مترجم)

عبدالله دروغگو بود^(۱).

علت دوم: حسن بن محمد بن یحیی علوی است، که متهم می باشد. جورقانی درباره این حدیث می گوید: این حدیث منکر است، دیگر کسی به غیر از حسن بن محمد علوی آن را روایت نکرده است، وی منکر الحدیث می باشد، و تمایل به عقیده رافضی داشت^(۲).

و حافظ ذهبی در (تلخیص الموضوعات) می گوید: وی به سند جعلی از ابوذر به صورت حدیث مرفوع روایت می کند: «کما أنا خاتم النبیین، كذلك علی وذریته یختمون الأوصیاء إلى یوم الدین». ترجمه: «چنان که من خاتم پیامبرانم، علی و نسل او هم چنان تا روز قیامت خاتم اوصیا می باشند»^(۳).

حافظ ذهبی رحمته الله در میزان الاعتدال می گوید: «با بی حیایی از الدبری، از عبدالرزاق به اسنادی مانند خورشید نقل کرده: «علی خیر البشر» «علی برترین بشر است».

و از الدبری، از عبدالرزاق، از معمر، از محمد، از عبدالله بن صامت، از ابوذر مرفوعا آمده که گفته: «علی وذریته یختمون الأوصیاء إلى یوم الدین» ترجمه: «علی و فرزندان او تا روز قیامت خاتمه اوصیا می باشند». این دو حدیث دلالت بر دروغگویی و رافضی بودن وی دارد، خداوند او را عفو کند»^(۴).

۱- اللسان: (۷۳/۱).

۲- الأباطیل و المناکیر: (۲۸۰/۱).

۳- (شماره: ۲۷۱).

۴- میزان: (۵۲۱/۱).

می‌گوییم: این گفتهٔ حافظ ذهبی «عن الدبری، عن عبدالرزاق» شاید وهم و خطایی از ذهبی باشد، یا وی به اسناد دیگری دست یافته که علوی از طریق غیر ابراهیم بن عبدالله روایت کرده است؟ والله أعلم بالصواب.

نهم: مسند ابی رافع مولی رسول الله ﷺ

در این مسند فقط یک حدیث آمده است:

ابن عساکر در (تاریخش)^(۱)، از محمد بن یوسف^(۲) روایت کرده‌اند که گفته: ابوالحسن محمد بن احمد بن عبدالله بن علی بن عبیدالله بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب برای ما روایت کرد و گفت: ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی برای ما روایت کرد و گفت: ابوالحسن احمد بن یعقوب جعفری برای ما روایت کرد و گفت: علی بن حسن بن حسین بن علی بن حسین برای ما روایت کرد و گفت: اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی برای ما روایت کرد و گفت: اسماعیل بن حکم رافعی، از عبدالله بن عبیدالله بن ابی رافع، از پدرش برایم روایت کرد که گفته: ابورافع گفت: جمع رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ولد بنی عَبْدِ الْمَطْلَبِ - وهم یومئذ أربعون رجلاً، وإن کان منهم لمن یأکل الجذعة، ویشرب الفرق من اللبن - فقال لهم: «یا بنی عَبْدِ الْمَطْلَبِ إِنَّ اللَّهَ لَمْ یبعث رسولاَ إِلَّا جعلَ لَهُ من أهلهِ أَخاً ووزیراً ووارثاً ووصیاً، ومنجزاً لعداته، وقاضياً لدینه، فمن منکم ینابغی علی أن ینجز عداقی وقاضی دینی؟» فقام إلیهِ عَلِی بن أبی طالب، وهو یومئذ أصغرهم، فقال له: «إجلس» وقدّم إلیهم الجذعة والفرق (من) اللبن، فصدروا عنه حتی أنهلهم وقضّل منه

۱- (۴۹/۴۲ - ۵۰).

۲- وی: محمد بن یوسف بن احمد ابوالحسن اخباری بغدادی است، شرح حالی از وی در تاریخ دمشق (۳۰۱/۵۶) وجود دارد.

فضله. فلَمَّا كان في اليوم الثاني أعاد عليهم القول ثم قال: «يا بني عَبْدَ المطلب، كونوا في الإسلام رؤوساً، ولا تكونوا أذناً، فمن منكم يبائعني على أن يكون أخي ووزير ووصي، وقاضي ديني، ومنجز عدااتي؟» فقام إليه علي بن أبي طالب فقال: «اجلس».

فلَمَّا كان اليوم الثالث، أعاد عليهم القول، فقام علي بن أبي طالب، فبايعه بينهم، فتفَلَّ في فيه، فقال أبو لهب: بئس ماجزيت به ابن عمك، إذ أجابك إلى ما دعوته إليه، ملأت فاهُ بصاقاً». «رسول الله ﷺ فرزندان عبدالمطلب را که در آن روز چهل نفر بودند جمع کرد - و اگر چه در بین ایشان کسانی بودند که یک بره را می خوردند، و یک کاسه شیر را می نوشیدند - به آنان گفت: «ای فرزندان عبدالمطلب! خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نفرموده مگر آنکه از خانواده اش برای او برادر و یاور، و جانشین، و اجرا کننده عدالت وی، و ادا کننده قرض هایش باشد، حال کدامیک از شما بر می خیزد و با من بر این معنا بیعت می کند، که برادرم و یاورم، و جانشین، و اجرا کننده عدالتم، و ادا کننده قرض هایم باشد؟»، علی بن ابی طالب که در آن روز کوچک ترین ایشان بود به سوی پیامبر برخاست. آن حضرت به او گفت: بنشین، و غذا و قدح شیر را در جلوی ایشان گذاشت، پس از آن ها خوردند، تا این که سیر شدند، و اضافه هم ماند».

پس چون روز دوم شد، آن حضرت گفته روز قبل خود را برای ایشان تکرار نمود، سپس گفت: «ای فرزندان عبدالمطلب! شما در این آئین اسلام از سران و پیشوایان باشید! و از دنباله روندگان نباشید! چه کسی از شما با من بر این بیعت می کند که برادر، و وزیر، و جانشین، و ادا کننده قرض هایم، و اجرا کننده عدالتم باشد؟»، پس علی ابن ابی طالب به سوی آن حضرت حرکت کرد، آن حضرت فرمود: «بنشین».

پس چون روز سوم شد، سخنان روزهای قبل را برایشان تکرار نمود، علی ابن ابی طالب برخاست، پس در بین آنان با وی بیعت نمود، و آب دهان مبارکش را در دهان او انداخت، و ابولهب گفت: خوب جزایی دادی پسر عموی خود را که اجابت تو کرد و دهانش را پر از آب دهان کردی».

می گویم: اسناد این حدیث به چهار علت معلول است:

علت اول: اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه است، هیچ اطلاعی از حال او نیافتم.

علت دوم: علی بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه است، درباره او نیز هیچ اطلاعی نیافتم و شرح حالی از وی موجود نیست.

علت سوم: ابوالحسن احمد بن یعقوب جعفری است، وی ابوالحسن احمد بن یوسف بن یعقوب بن حمزه بن زیاد ابوالحسن قصبانی جعفری، معروف به ابن الجلاء می باشد، نسب وی در جایی در نزد ابن نجاشی در (کتاب رجالش)^(۱) چنان آمده است، ولی به شرح حالی از وی دست نیافتم که وضع او را در کتاب ما روشن نماید.

علت چهارم: ابوالحسن محمد بن احمد بن عبدالله بن علی بن عبیدالله بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه است، به شرح حالی از وی دست نیافتم.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در بررسی این حدیث سخن محکم و استواری را در کتابش (منهاج السنة)^(۲) آورده است، اگر ترس طولانی شدن کلام نبود، همه سخن هایش را در اینجا ذکر می کردم.

۱- (۱۳۳/۱).

۲- (۲۹۷/۴-۳۱۳).

اما بعضی از سخن‌هایش را خیلی کوتاه ذکر می‌نمایم:

۱- در هنگام نزول این آیه فرزندان عبدالمطلب به چهل نفر نمی‌رسیدند.

۲- همانا قول وی: «در میان آن‌ها کسانی بود که یک بره را می‌خورد»، دروغ است که به آنان نسبت داده شده است، بنی‌هاشم در زیاد خوردن به مانند این مشهور نبودند.

۳- آنچه که در کتاب‌های صحیح در مورد نزول این آیه ثبت شده است، خلاف آنچه است که آن‌ها می‌گویند.

دهم: مسند أم سلمه رضي الله عنها

در این مسند یک حدیث آمده است:

موفق خوارزمی در (المناقب)^(۱) از ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه روایت کرده که گفته: ابوبکر احمد بن محمد بن سری یحیی تمیمی به من خبر داد و گفت: منذر بن محمد بن منذر برای ما روایت کرد و گفت: پدرم برای من روایت کرد و گفت: عمویم حسین بن یوسف بن سعید بن ابی جهم برای ما روایت کرد و گفت: پدرم از أبان بن تغلب، از علی بن محمد بن منکر، از ام سلمه رضي الله عنها همسر پیامبر صلى الله عليه وسلم برایم روایت کرد که وی در یک حدیث طولانی - که در آن قصه‌ای با نبی صلى الله عليه وسلم داشته - گفته: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «یا أم سلمة لا تلوميني، فإن جبرئيل أتاني من الله يأمر أن أوصي به عليا من بعدي، وكنت بين جبرائيل وعلي، وجبرئيل عن يميني وعلي عن شمالي، فأمرني جبرئيل أن أمر علياً بما هو كائن إلى يوم القيامة، فاعذريني ولا تلوميني، إن الله صلى الله عليه وسلم اختار من كل أمة نبيا واختار لكل نبي وصيا، فأنا نبي هذه الأمة وعلي وصيي في عترتي وأهل بيتي وأمتي من بعدي». «ام سلمه! من را سرزنش نکن، چون به راستی جبرئیل از طرف خداوند آمده و به من دستور می‌دهد که علی را جانشین خود بعد از خودم قرار دهم، من در بین جبرئیل و علی بودم، جبرئیل در طرف راست من و علی در طرف چپم بود، جبرئیل به من دستور داد تا آنچه بعد از من تا روز قیامت به وجود می‌آید به علی بگویم، پس من را معذور بدار و سرزنش نکن، چون خداوند صلى الله عليه وسلم برای هر امت پیامبری،

و برای هر پیامبر جانشینی برگزیده است، من پیامبر این امت می باشم، و علی جانشین من در خانواده ام، و اهل بیتم، و امتم بعد از من می باشد....».

می گویم: این حدیث موضوعی و ساخته شده است، و در اسنادش چند علت وجود دارد:

علت اول: علی بن محمد منکر است، به شرح حال وی دست نیافتیم.

علت دوم و سوم: حسین بن یوسف بن سعید بن ابی جهم و پدرش می باشد، به شرح حال هیچ یک دست نیافتیم.

علت چهارم: محمد بن منذر، همان محمد بن منذر بن سعید بن ابی جهم کوفی است. وی به مردم حدیث می آموخت، جزری در (غایه النهایه)^(۱) شرح حال وی را آورده، و گفته: «مقرئ مشهور بود»^(۲)، لیکن به چیزی که منزلت او را در جرح و تعدیل روشن سازد دست نیافتیم.

علت پنجم: منذر بن محمد بن منذر است، حافظ ذهبی در (المیزان)^(۳) بین منذر بن محمد بن منذر و قابوسی فرق قائل شده است، و اما رأی حافظ ابن حجر این است که هر دو یک نفر هستند^(۴)، به نظر من صواب و حق همین است. اما ابن النجاشی در کتاب (رجالش) نسب و نژاد او را ذکر کرده و گفته: «منذر بن محمد بن منذر بن سعید بن ابی جهم قابوسی»^(۵)، وی متروک الحدیث می باشد^(۶).

۱- (۲۶۶/۲).

۲- مقرئ کسی که احادیث را به دیگری بیاموزد (مترجم)

۳- (۱۸۱/۴-۱۸۲).

۴- لسان المیزان: (۹۰/۶).

۵- رجال نجاشی: (۳۷۶/۲).

۶- لسان المیزان: (۹۰/۶) و سوال های حاکم از دارقطنی (رقم: ۲۳۴).

علت ششم: احمد بن محمد بن سری یحیی تمیمی است، حاکم در مورد او می گوید: «رافضی غیر مُعتمد است»^(۱). و حافظ ذهبی در باره او می گوید: «رافضی و بسیار دروغگو است»^(۲).

۱- میزان الاعتدال (۱۳۹/۱).

۲- میزان الاعتدال: (۱۳۹/۱).

یازدهم: مرسل عطية العوفی

ابن جوزی در (الموضوعات)^(۱) گفته: عبدالله بن احمد الخلال برای ما خبر داد و گفت: علی بن حسین بن ایوب برای ما خبر داد و گفت: ابو علی بن شاذان برای ما خبر داد و گفت: ابوالحسن علی بن محمد بن زبیر برای ما خبر داد و گفت: علی بن حسین بن فضاله کوفی برای ما روایت کرد و گفت: حسین بن نصر بن مزاحم برای ما روایت کرد و گفت: پدرم برای ما روایت کرد و گفت: ابو عرفجه از عطیه عوفی برای ما روایت کرد که گفته: «مرض رسول الله ﷺ المرض الذي توفي فيه، قال: فكانت عنده حفصة وعائشة، فقال لهما: «أرسلا إليّ خليلي»، فارسلتا إلى أبي بكر، فجاء فسلم ودخل، فجلس، فلم يكن للنبي ﷺ حاجة فقام، فخرج، ثم نظر إليهما، فقال: «أرسلا إليّ خليلي»، فارسلتا إلى عمر، فسلم، ودخل، فلم يكن للنبي ﷺ حاجة فقام، فخرج، ثم نظر إليهما، فقال: «أرسلا إليّ خليلي»، فارسلتا إلى علي، فجاء، فسلم ودخل، فلما جلس أمرهما، فقامتا، قال: «يا علي ادع بصحيفة ودواة»، فأملى رسول الله، وكتب علي وشهد جبريل الطيّب، ثم طويت الصحيفة، فمن حدثكم أنه يعلم ما في الصحيفة إلا الذي أملاها أو كتبها أو شهدها فلا تصدقوه». «پیامبر ﷺ مریض شد، همان بیماری که در آن فوت کرد، عطیه گفته: در آن وقت حفصه و عایشه نزد پیامبر بودند، پس به آنان فرمود: «دوست مهربانم را نزد من بفرستید». پس آنان به دنبال ابوبکر فرستادند، ابوبکر آمد و سلام کرد و داخل شد و نشست، چون نبی ﷺ به او نیاز نداشت، پس برخاست

و از خانه خارج شد، سپس آن حضرت به آن دو نگاه کرد و گفت: «دوست مهربانم را نزد من بفرستید». پس آنان به دنبال عمر فرستادند، عمر آمد و سلام کرد و داخل شد، چون نبی ﷺ به وی نیاز نداشت، پس برخاست و از خانه خارج شد، سپس آن حضرت به آن دو نگاه کرد و گفت: «دوست مهربانم را نزد من بفرستید». پس به دنبال علی فرستادند، علی آمد و سلام کرد و داخل شد، پس چون نشست، رسول الله ﷺ به آن دو دستور داد که بیرون بروند، و گفت: «ای علی! کاغذ و دوات حاضر کن». پس رسول اکرم ﷺ دیکته کرد، و علی نوشت و جبرئیل علیه السلام شاهد بود، سپس کاغذ را تا کرد و بر روی هم قرار داد و فرمود: «هر کس غیر از کسی که آن را گفته، و کسی که آن را نوشته، و کسی که شاهد بوده به شما گفت که می‌داند در این صحیفه چه چیزی است گفته او را باور نکنید».

می‌گوییم: در اسناد این حدیث چند علت وجود دارد:

علت اول: انقطاع است، چون عطیه العوفی زمان پیامبر ﷺ را در نیافته است.

علت دوم: عطیه العوفی ضعیف است، و حافظ ابن حجر در باره او می‌گوید: «راستگوست اما بسیار خطا و اشتباه می‌کند، وی شیعه و مدلس می‌باشد»^(۱).

علت سوم: ابو عرفجه همان عمیر بن عرفجه فائِشی است، و ابن ابی حاتم در مورد وی چیزی ننگاشته (ورق را در مورد وی سفید گذاشته)^(۲)، و ابن حبان او را از جمله رجال موثق بر شمرده است و در کتاب (تقاتش) ذکر کرده است^(۳).

۱- التقریب: (رقم: ۴۶۴۹).

۲- (۳۷۷/۶).

۳- (۲۷۳/۷).

هیچ توجهی به توثیق و تصدیق ابن حبان در مورد او نمی‌شود، چون این عادت ابن حبان است که افراد ناشناس و نا معلوم را مورد اعتماد معرفی می‌کند.

علت چهارم: نصر بن مزاحم کوفی است، حدیث وی بی‌بنیان و ضعیف است، و مورد اعتماد و اطمینان نیست، حافظ ذهبی در باره او می‌گوید: «وی رافضی سرسختی بود، حدیث او را ترک کرده‌اند»^(۱).

علت پنجم: حسین بن نصر بن مزاحم است، به شرح حال وی دست نیافتیم.

این پایان نوشته‌ای است که به جمع و تخریج آن اقدام نمودم، والله أعلم،
وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم.

خلیفه بن ارحمه بن جهام آل جهام الکواری

پنجشنبه: ۲ ذی‌حجه ۱۴۲۲ هجری.